

بررسی مشروعیت
دخالت‌های نظامی بشردوستانه
از دیدگاه حقوق بین‌الملل

دکتر محمد شفیعی

مقدمه

دخالت نظامی اخیر سه کشور غربی – ایالات متحده آمریکا، فرانسه و انگلستان – در شمال عراق علی‌رغم اصول مندرج در منشور سازمان ملل متحد^۱ پدیده جدیدی در روابط بین‌المللی نیست، این دخالت‌های نظامی با انگیزه یا بهانه حمایت از «حقوق بشردوستانه» انجام می‌شوند. در قرن نوزدهم کشورهای نیرومند غربی بارها برای پشتیبانی از گروه‌های مسیحی در امپراطوری عثمانی یا در توابع آن مانند سوریه و یونان، علیه دولت عثمانی اعمال زور کرده‌اند. این دخالت‌ها بعد از تصویب منشور سازمان ملل متحد و تعهد آشکار

۱. رک، به بند چهارم ماده ۲ منشور ملل متحد.

دولتها در احترام به حاکمیت ارضی و استقلال سیاسی دولتهای دیگر و منع کاربرد زور و نیروی نظامی در روابطشان با یکدیگر - که شمار این دخالتها فراوانند - همچنان ادامه یافته است. در تمام این موارد یک یا چند کشور خارجی برای حمایت بشردوستانه از اتباع خودشان - که مقیم خارج هستند - به تمامت ارضی و استقلال سیاسی کشوری دیگر - تجاوز نظامی می نمایند و یا تهدید نظامی به کار می‌برند. تاریخ حقوق بین‌الملل آکنده از این گونه تجاوزهاست. بعنوان نمونه ایالات متحده آمریکا بین سالهای ۱۸۱۳ تا ۱۸۹۹ برای حمایت از اتباعش، چهل و شش بار در کشورهای امریکای لاتین یا کشورهای دیگر، نیروی نظامی پیاده نمود؛^۲ همچنین در سال ۱۹۸۰ نیز برای حمایت از اتباعش در ایران به خاک ایران تجاوز نظامی گسترده‌ای نمود و مدعی بود که این عمل، مطابق ماده ۵۱ منشور ملل متحد^۳ و براساس «حق دفاع مشروع» انجام

2. C.H.M. waldock, The Regulation of the Use of Force by Individual states in International Law ,R.C.A.D.I., vok, 81, 1952 ,p. 467.

۳. ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد مقرر می‌دارد: در موردی که حمله‌ای نظامی علیه یکی از اعضای سازمان ملل

گرفته و از نظر حقوق بین‌الملل اقدامی قانونی بوده است.

یورشهای نظامی فوق، «دخالت نظامی بشر دوستانه» توصیف و توجیه شده اند. این موضوع در دو دهه اخیر و بویژه پس از یورش نظامی ارتش هند به پاکستان شرقی در سال ۱۹۷۱، از موضوعات بحث‌انگیزی بوده که موجب پیدایش ادبیات گسترده‌ای در زمینه حقوقی و فلسفی گردیده است.^۴ گروهی از دولتها و نویسندگان حقوق بین‌الملل این تجاوزها را از دیدگاه فلسفی، اخلاقی و حقوقی قابل دفاع و مشروع دانسته‌اند ولی گروهی دیگر، برعکس، اصالت فلسفی و حقوقی این دخالتها را رد نموده‌اند و آن را تجاوز به تمامت ارضی و استقلال سیاسی کشور مورد تجاوز دانسته‌اند.

متحد انجام گرفته است و تا زمانی که شورای امنیت اقدام لازم را برای برقراری صلح و امنیت بین‌المللی به عمل نیاورده است، هیچ چیزی در این منشور نافی حق ذاتی دفاع مشروع به صورت فردی و یادسته جمعی نیست.^۴ در سال ۱۹۷۱ ارتش هند برای کمک به حمایت از نیروهای ملی و استقلال طلب به خاک پاکستان شرقی (بنگلادش) تجاوز نمود و در کنار نیروهای ملی به جنگ با ارتش پاکستان پرداخت. نتیجه این دخالت تجزیه بنگلادش از پاکستان و اعلام استقلال آن بود.

دخالتهای نظامی بشردوستانه... ❖ ۳۹۹

دخالت نظامی برای حمایت
از اتباع کشور متجاوز

بند اوّل
ارزیابی وصف قانونی یورش نظامی
برای حمایت از اتباع

۱- پیشینه تاریخی کاربرد زور در روابط
بین‌المللی و ممنوعیت آن در منشور
سازمان ملل متحد

بطور کلی جنگ و سرگذشت انسان چه در
جامعه داخلی و چه در روابط بین‌المللی،
یک واقعیت و پدیده رایجی بوده است. در
بین قرون شانزدهم تا نوزدهم میلادی
گروسیوس^۵ و برخی دیگر از نویسندگان
حقوق بین‌الملل کوشش نمودند تا جنگ را
جنگ مشروع و جنگ نامشروع تقسیم کرده و
سپس جنگ مشروع را تعریف و حدود آن را

5. GROTIUS.

6. See C. H. M. Waldock, The Regulation of the use of Force by Individual States in International Law, RCADI, vol, 81 (1952), pp. 456 – 486;

H.Lautrepacht, The Grotius Traditions, British Yearbook of International Law, vol.23,1946, pp.1-53 .

مشخص نمایند.^۶ در این زمینه واتل^۷ اعلام کرد هر کشوری برای دفاع از خودش و حقوقش تا آن حد که منحصرأ و ضرورتاً برای این دو امر لازم است دارای حق طبیعی برای جنگ می‌باشد.^۸ اما در واقع تفکیک بین جنگ مشروع و جنگ اینکۀ آیا موردی برای جنگ مشروع نامشروع بیهوده بوده و کوشش حقوقدانان بین‌المللی برای تعیین جنگ مشروع نیز بی‌نتیجه ماند زیرا در نهایت تشخیص وجود دارد یا خیر و یا پس از شروع تا چه زمانی جنگ مشروع است، همه در اختیار خود دولتهای نیرومند بود. در هر صورت کاربرد زور و نیروی نظامی وسیله یک کشور علیه کشور دیگر، به منظور حمایت از اتباعش پیوسته جنگی مشروع تلقی می‌شد. برای مثال، دولتهای انگلستان و فرانسه بارها برای همین منظور در کشورهای دیگر نیروی نظامی پیاده نمودند.^۹ به طور کلی در صورت

6. See C. H. M. Waldock, *The Regulation of the use of Force by Individual States in International Law*, RCADI, vol, 81 (1952), pp. 456 – 486;

H.Lautrepacht, *The Grotius Traditions*, British Yearbook of International Law, vol.23, 1946, pp.1 53 .

7. Vattel.

8. E.Vattel,*Le droit des gens*, 1863, Livre.3,Chap.3.

9. Ibid.

وجود ضرورت، این گونه تجاوز های نظامی در عرف بین‌المللی از نظر حقوقی مجاز و مشروع تلقی می‌شدند.^{۱۰}

در روند تاریخی حقوق جنگ کنوانسیونهای لاهه (۱۹۰۷) دارای اهمیت بسیاری می‌باشند. در این کنوانسیونها دولتهای نیرومند متعهد شدند که از کاربرد زور و نیروی نظامی به منظور بازخواست و پیگیری حقوق مادی و قراردادی اتباعشان علیه کشوری دیگر خودداری نمایند. اما این محدودیت در مواردی که دولت بدهکار از قبول و تسلیم به داوری می‌ورزید و یا بعد از صدور رأی داوری از اجرای رأی امتناع می‌نمود، قابل اجرا نبود. مطالعه کنوانسیونهای لاهه بیانگر این واقعیت‌اند که دولتهای بزرگ به هیچ وجه مایل نبودند از حق خویش برای کاربرد زور در روابط بین‌المللی صرف‌نظر نمایند. بنابراین، حقی که در عرف بین‌المللی برای دولتها در خصوص کاربرد زور و نیروی نظامی به منظور حمایت از اتباعشان وجود داشته، پیوسته محفوظ مانده است.

10. Ibid.

در میثاق جامعه ملل (۱۹۱۹) بموجب مواد ۱۲ و ۱۵ دولتها بطور مشروط و تا حدودی متعهد شدند که از کاربرد زور و جنگ در روابط بین‌المللی خودداری نمایند، ولی این تعهد مطلق نبود. در این بررسی مناسب است اشاره کوتاهی به پیمان پاریس^{۱۱} شود.

در این پیمان، دولتها متعهد شده‌اند که از کاربرد جنگ و زور برای حل اختلافات بین‌المللی و اجرای سیاستهای داخلی خویش، در روابط با کشورهای دیگر خودداری نموده و تمام اختلافاتشان را از طریق مسالمت آمیز حل و فصل نمایند. در میثاق جامعه ملل و پیمان پاریس هیچ اشاره‌ای به حق دفاع مشروع نشده است. با این وصف «دفاع مشروع» بدون تعریف و بدون تعیین حد و مرزی برای آن پیوسته باقی مانده و کاربرد زور و نیروی نظامی برای دفاع از اتباع- که از نظر دولتهای زورمند نوعی دفاع مشروع بود - در رویه بین‌المللی پیوسته وجود داشته است. سرانجام در باره جنگ و کاربرد زور مقررات منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵)

11. Kellogg-Briand Pact of Paris (1928), 94 L.N.T.S., 57.

بسیار پرمعنی و بنیادی است. سرآغاز منشور بیانگر قصد و نیت استوار همه دولتها و تعهد حقوقی شان برای ترک جنگ و کاربرد زور در روابط بین‌المللی است. ماده دوم منشور حاوی اصول بنیادینی در روابط جدید بین دولتهاست.

«۱- سازمان ملل متحد براساس اصل برابری همه دولتهای عضو در حاکمیت استوار است.

۳- همه دولتهای عضو سازمان ملل متحد، اختلاف های بین‌المللی خویش را از طریق مسالمت آمیز بدانگونه که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت در معرض خطر قرار نگیرد حل و فصل خواهند کرد.

۴- تمامی دولتهای عضو در روابط بین‌المللی خویش از تهدید یا کاربرد زور علیه تمامت ارضی، استقلال سیاسی کشورهای دیگر و یا به هر گونه دیگری که مغایر با هدف های سازمان ملل متحد باشد خودداری خواهند کرد.

۷- هیچ چیزی در این منشور سازمان ملل متحد را برای دخالت در اموری که آن

امور اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی
دولتها هستند مجاز نمی کند...».

ملاحظه می شود که به موجب منشور
کاربرد زور و یا حتی تهدید به کار برد
زور در روابط بین المللی ممنوع شده است.
فقط يك استثنا وجود دارد و آن «دفاع
مشروع» است که ماده ۵۱ منشور سازمان
ملل تعریف و پیش بینی شده است.

۲ - بررسی کاربرد زور برای حمایت از اتباع خودی با توجه به مقررات بند چهارم ماده ۲ و ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد

در باره تفسیر بند چهارم از ماده
دوم منشور سازمان ملل متحد، دو گرایش
فکری مختلف در حقوق بین الملل وجود
دارد. گرایش نخست تفسیر مشروط و محدودی
را از این ماده پیشنهاد می نماید.
نتیجه این تفسیر آن است که مطابق ماده
(۴) ۲ کاربرد زور بوسیله دولتها در
روابط بین المللی بطور مطلق و
عام ممنوع نشده و فقط کاربرد زور را در
موارد محدود و مشروطی ممنوع ساخته است.

دخالتهای نظامی بشردوستانه... ❖ ۴۰۵

گرایش دوم، برعکس، تفسیری عام و گسترده را پیشنهاد می‌نماید که به موجب آن، کاربرد زور در روابط بین‌المللی بطور مطلق در همه موارد، ممنوع است. در ذیل به بررسی هر یک از این دو گرایش می‌پردازیم.

۱-۲- نخستین روش در تفسیر محدود از بند چهارم ماده دوم، روشی صرفاً لفظی است که کاربرد زور در روابط بین‌المللی فقط در موارد مذکور و مندرج در این ماده یعنی کاربرد زور علیه تمامت ارضی، استقلال سیاسی، و یا هرگونه روش دیگری که مغایر با اهداف سازمان ملل متحد باشد، ممنوع شده است. کاربرد زور در سایر موارد، بطور کلی ممنوع نشده است و معنا و دستور این ماده آن نیست که بطور کلی و مطلق خاک یک کشور غیرقابل تجاوز است.^{۱۲} بنابراین این کاربرد زور و تجاوز نظامی برای حمایت از اتباع، با توجه به این که حمله متوجه تمامت ارضی و یا استقلال سیاسی کشور دیگر نیست، ممنوع

12. D.W. Bowett, The Use of Force in the Protection of Nationals. 43 Trans. Grotius So. IL 1957, pp. 113-114.

نمی باشد و کاربرد زور بدینگونه به منظور حمایت از حقوق اساسی افراد، مغایرتی با اهداف سازمان ملل متحد ندارد. اما این استدلال از نظر حقوقی چندان استوار به نظر نمی رسد. در تاریخچه مذاکرات کنفرانس سانفرانسیسکو هیچ نشانه ای یافت نمی شود که منظور و هدف دولتهای شرکت کننده در کنفرانس از نگارش این ماده فقط اعلام ممنوعیتی محدود و مشروط است. آنچه که در کنفرانس دمبارتن اوکس^{۱۳} راجع به سازمان ملل متحد، اصول و اهداف و اعضا و مأموریت آن برای حفظ صلح و امنیت بین المللی پیشنهاد شده بود، ممنوعیت کاربرد زور و یا حتی تهدید به آن در روابط بین المللی بود. بموجب این پیشنهاد، کاربرد زور و یا حتی تهدید به آن در روابط بین المللی به هرگونه ای که مغایر با اهداف منشور سازمان ملل متحد باشد، ممنوع شده بود. واژه های «تمامت ارضی» و «استقلال سیاسی» در این پیشنهاد دیده نمی شوند. بعدها در کنفرانس سانفرانسیسکو کشورهای کوچک که در اندیشه جستجوی تأمین و

13. Dumbarton Oaks Conference.

تضمین بیشتری برای تمامت ارضی و استقلال سیاسی خویش برآمدند و واژه های «تمامت ارضی» و «استقلال سیاسی» را پیشنهاد نمودند. این دو عبارت موجب تصریح و قوت بیشتر این ماده نگردیده و درست برعکس به اطلاق و بنیاد آن آسیب رساندند. در دعوایی که نزد دیوان بین‌المللی دادگستری بین دولت انگلستان و دولت آلبانی درباره تجاوز نظامی دولت انگلستان به آبهای ساحلی دولت آلبانی مطرح شد، دولت انگلستان نخستین دولتی بود که در مقام تفسیر و گفتگو و بحث در باره مقررات بحث برآمد و استدلال کرد که این مقررات حاوی دستوری مطلق و عام برای ممنوعیت کاربرد زور در روابط بین‌الملل نیستند^{۱۴} و کاربرد زور را فقط در موارد محدود، یعنی زور و حمله نظامی علیه تمامت ارضی و استقلال سیاسی و یا در موارد دیگری که این حمله مغایر با اهداف سازمان ملل متحد باشد، ممنوع نموده‌اند و کاربرد زور و نیروی نظامی در سایر موارد جایز می‌باشد.

14. Corfu Channel Case, ICJ Report, 1950 Pleadings, vol. 3, p. 296.

اما واقعیت این است که عدم کاربرد زور علیه تمامت ارضی کشوری دیگر به معنای غیر قابل تجاوز بودن تمامی سرزمین کشور است^{۱۰} قطعنامه های مختلفی که در این باره به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده اند، بسیار پر معنی هستند. از این میان می توان به موارد ذیل اشاره نمود: قطعنامه شماره ۲۶۲۵ مورخ بیست و چهارم اکتبر ۱۹۷۰ درباره اعلام اصول حقوق بین الملل راجع به روابط دوستانه و همکاری بین دولتها طبق اصول منشور سازمان ملل متحد؛ قطعنامه شماره ۲۱۶۰ مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۶۶ درباره رعایت دقیق منع کاربرد زور و یا تهدید به کاربرد زور در روابط بین الملل و حق ملتها برای تعیین سرنوشت سیاسی خود؛ قطعنامه شماره ۲۷۳۴ مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۷۰ درباره اعلام اصول لازم برای تثبیت امنیت بین المللی و قطعنامه شماره ۳۳۱۴ مورخ ۱۹۷۴ درباره تعریف تجاوز، قطعنامه های فوق همه بیانگر این واقعیت هستند که اصل مندرج در بند

15-See Jean Pierre Cot et Alain Pellet, La Charte des Nations Unies, 1985 ,p.114; C.H.M.Waldock, op.cit.,NO.1.p.493.

چهارم ماده دوم منشور سازمان ملل متحد در باره عدم کاربرد زور و یا تهدید به آن در روابط بین المللی، اصلی بنیادی و مهم در روابط بین دولتها است و با توجه به این مراتب، تفسیر مشروط و بسیار محدود از چنین اصلی به دشواری قابل توجیه است. برای مثال، ماده ۱ قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی در باره تعریف تجاوز مقرر می‌دارد:

«تجاوز عبارت است از کاربرد نیروی نظامی بوسیله دولتی علیه حاکمیت، تمامت ارضی و یا استقلال سیاسی کشوری دیگر و یا به هر گونه دیگری که با اصول منشور سازمان ملل متحد بشرح مندرج در این تعریف مغایر باشد».

این تعریف با به کار بردن واژه «حاکمیت» در کنار «تمامت ارضی» و «استقلال سیاسی»، هرگونه ابهامی را در باره معنای این واژه از بین برده و ثابت می‌نماید که واژه های «حاکمیت»، «استقلال سیاسی» و «تمامت ارضی» همه دارای معنا و اهمیت حقوقی یکسانی می‌باشند. هرگونه تجاوز به سرزمین

کشوری، به هر عنوانی تجاوز به حاکمیت آن کشور بوده و مشمول تعریف «تجاوز» و در نتیجه غیر قانونی است.

۲-۲- استدلال دیگری در جهت تفسیر محدود و مشروط از منع کاربرد زور در روابط بین‌المللی عنوان می‌شود که بر پایه نارسایی سازمان ملل متحد در انجام وظایف و مأموریتش استوار است. دشواریهایی که در سازمان ملل متحد و به ویژه در شورای امنیت این سازمان به علت وجود و کاربرد پی‌اچ‌تی و تو از سوی اعضای دائمی شورا به وجود آمد، موجب شد که سازمان نتواند وظایفش را در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و برقراری عدالت و رفاه اقتصادی در جهان انجام دهد و سیستم دفاعی مؤثر بین‌المللی بدانگونه که در ماده ۴۳ منشور پیش‌بینی شده بود، تشکیل نگردد. بسیاری از نویسندگان حقوق بین‌الملل چنین استدلال می‌نمایند که تعهد دولتها در بند چهارم ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد برای به کار نگرفتن زور در روابط بین‌المللی و رضایتشان در این زمینه بر پایه تعهد سازمان برای

دخالتهای نظامی بشردوستانه... ❖ ۴۱۱

تشکیل نیروی دفاعی مؤثر بین‌المللی قرار داشته است و با توجه به این آرزوها و تعهدات بوده که دولت‌ها از حق خویش در باره کاربرد زور برای دفاع از اتباعشان در کشورهای دیگر صرف‌نظر نموده‌اند. سیستم دفاعی مؤثر بین‌المللی، بدانگونه که پیش‌بینی و تعهد شده بود تشکیل نشده است. بنابراین تعهد دولت‌ها برای خودداری از کاربرد زور در روابط بین‌المللی باید بسیار محدود و با احتیاط تفسیر گردد.^{۱۶} این گرایش تفسیری این واقعیت را که بند چهارم از ماده ۲ منشور متضمن یک ممنوعیت مطلق در باره خودداری از کاربرد زور است، رد نمی‌نماید؛ خمیرمایه این استدلال چنین است که با توجه به دگونی‌های اساسی و بنیادینی که بعد از تصویب منشور سازمان ملل متحد در روابط بین‌المللی پدیدار گشته و با توجه به اینکه این دگرگونی‌ها در اساس تعهدات دولت‌ها در منشور سازمان ملل متحد تأثیر داشته است، تعهدات دولت‌ها در بند دوم ماده چهارم

16. See P.C. Jessup, A Modern Law of Nation (1948) , p.172 ; M. Reisman, Nullity and Revision. The Reviw and Enforcement of International Judgments and Awards (1971),p.850.

به نحو اطلاق قابل اجرا نیست. این استدلال در حقیقت بر پایه همان قاعده رومی تغییر بنیادین در شرایط و اوضاع و احوال و تأثیر این تغییرات بنیادین در تعهدات طرفین قرارداد، استوار است. براساس این قاعده، قرارداد تابع شرطی ضمنی است که نیازی هم به تصریح ندارد. معنای شرط این است که چنانچه در آینده تغییر و دگرگونی بنیادین و بسیار مهمی در اوضاع و احوال رخ دهد و این دگرگونی ناگهانی در اساس قرارداد و تعهدات مندرج در آن مؤثر باشد، یک و یا هر دو طرف قرارداد می توانند از اجرای تمامی و یا بخشی از تعهدات خویش، سرباز زده و یا آن را متوقف نمایند. تقریباً تمام نویسندگان حقوق بین الملل بر این باورند که این قاعده در حقوق بین الملل هم قابل اجرا است.^{۱۷} اما باید به چند نکته توجه نمود: نخست آن که این قاعده فقط درباره روابط قراردادی و تعهدات ناشی از قرارداد قابل اجراست و کاربردی درباره قواعد آمره عرفی ندارد. نظر به این که تعهد «خودداری از کاربرد و

17. Westkade, International Law, part I, Peace (1910), p.295.

تهدید به زور» امروزه به صورت قاعده عرفی بین‌المللی درآمده است،^{۱۸} این قاعده الزام عرفی، مشمول قاعده تغییر بینادین اوضاع و احوال نخواهد بود. حتی در فرضی که تعهد به «خودداری از کاربرد زور در روابط بین‌المللی» تعهدی که از قراردادی بین‌المللی منشور سازمان ملل متحد- ناشی شود، به حساب آید باز هم شرایط لازم برای اجرای این قاعده وجود ندارد. شرایط و اوضاع و احوال در زندگی و جامعه بین‌المللی بسیار منغیر هستند. بنابر این اجرای این قاعده در روابط بین‌المللی بایستی با احتیاط و دقت بسیاری همراه باشد. دیوان بین‌المللی دادگستری راجع به اجرای این قاعده چنین اظهار نظر نمود که استناد به تغییر اوضاع و احوال برای پایان دادن به قراردادی بین‌المللی در صورتی ممکن است که این تغییر اوضاع و احوال موجب دگرگونی اساسی و بسیار مهمی در حدود و میزان تعهداتی که هنوز انجام نشده اند گردیده، موجب افزایش بار تعهد قراردادی شده و آن را به شکلی کاملاً مخالف با

18. O.Schachter, The Legality of Pro- Democratic, 78 AJ IL; P.848 (1984).

صورت و شکل اولیه در آورند.^{۱۹} ماده ۶۲ قرارداد وین نیز در باره شرایط استناد به این قاعده مقرر می‌دارد: «استناد به تغییر بنیادین شرایط و اوضاع و احوال برای پایان دادن و یا متوقف نمودن قرارداد در صورتی ممکن است که (الف) وجود شرایط و اوضاع و احوال موجود در زمان عقد قرارداد یکی از دلایل عمده رضایت طرفین به انعقاد قرارداد و انجام تعهد بوده و (ب) تغییر شرایط و اوضاع و احوال و در زمان انعقاد قرارداد قابل پیش بینی نبوده و (ج) تغییری که رخ داده موجب تغییر اساسی ماهیت و میزان تعهد یکی از طرفین قرارداد شده باشد.»^{۲۰} با توجه به این مراتب، استناد به قاعده مورد بحث برای فرار از تعهد مندرج در منشور سازمان ملل متحد بر پایه حقوقی درستی استوار نیست. تغییراتی که بعد از تصویب منشور در روابط بین‌المللی به وجود آمدند،

19. Fisheries Jurisdiction Case, ICJ Report, 1973, p.21.

20. For the Doctrine of "rebus sit stantibus" see G attend. G, La clause " rebus sit stantibus" du droit priveen droit international, These, Univ. de paris, 1929; Hill, Chesney, The Doctrine of " Rebus sic stantibus" in International Law, 1934; McNair, The Law of Treaties (1991),Chap.42; Elias, The Modern Law of Treaties (1974),119-28; Lissitzyr, Treaties and Changed Circumstances, AJIL, vol., 61 (1967),p.895.

تغییراتی بنیادین و ناگهانی نیستند. این دگرگونی‌ها پیوسته وجود داشته اند و مسلماً در آینده هم وجود خواهند داشت. انجام این تغییرات قابل پیش بینی اند. در باره اطمینان به تشکیل سیستم دفاعی مؤثر بین‌المللی بشرح مندرج در ماده ۴۳ منشور، از همان آغاز معلوم بود که انجام چنین چیزی در زندگی بین‌المللی اساساً قابل تحقق نبوده و یا در فرض تحقق قابل دوام نخواهد بود لذا این ادعا که پذیرش تعهد مربوط به خودداری از کاربرد زور و رضایت به این تعهد وابسته و مشروط به آن اطمینان بوده است، ادعایی استوار و منطقی به نظر نمی‌رسد.

در دعوی که بین دولت انگلستان و دولت آلبانی نزد دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح بود، دولت انگلستان برای توجیه حقوقی تجاوز نظامی خویش به آبهای ساحلی کشور آلبانی به منظور جمع کردن مینهای دریایی و تحصیل دلیل برای اقامه دعوی، به نارسایی سازمانهای بین‌المللی و ناتوانی آنها برای انجام مأموریت بین‌المللی شان استناد می‌کرد. دیوان

این دفاع را نپذیرفته و اعلام نمود که این تجاوز در هر صورت و صرف نظر از نارساییهای موجود سازمانهای بین‌المللی قابل پذیرش نیست.^{۲۱}

۲-۳- گروهی دیگر از نویسندگان حقوق بین‌الملل و حقوق بشردوستانه استدلالهای دیگری نیز عنوان نموده‌اند. اساس اندیشه براین پایه استوار است که بند چهارم از ماده دوم منشور سازمان ملل متحد حاوی دستور منع نظامی مطلق کاربرد زور در روابط بین‌المللی است، اما پاره ای شرایط مانند دفاع مشروع، حالت ضرورت و یا اصل خودیاری وجود دارند که وصف غیر قانونی رفتاری را که علی‌الاصول بایستی از نظر حقوق بین‌الملل غیر قانونی تلقی شود، برطرف می‌نمایند.

۱-۳-۲- دفاع مشروع

برخی از نویسندگان حقوق بین‌الملل حمایت از اتباع و افرادی را که در خارج قرار دارند و حتی کاربرد زور برای انجام این حمایت را نمودی از «حق دفاع

21. Corfu Channel Case, Judgment of April 9th, 1949, ICJ Report. 1949, p.895.

مشروع» دولت به شرح مذکور در ماده ۵۱ منشور ملل متحد می دانند.^{۲۲} ماده ۵۱ منشور مقرر می دارد:

«در موردی که یک حمله نظامی علیه یکی از اعضای سازمان ملل انجام گرفته است و تا زمانی که شورای امنیت اقدام لازم را برای برقراری صلح و امنیت بین‌المللی به عمل نیاورده است، هیچ چیزی در این منشور نافی حق ذاتی دفاع مشروع به صورت فردی و یا دسته جمعی نیست».

دو «اصطلاح» در این ماده موجب تفسیر گسترده از این ماده شده است. نخست آن این ماده دفاع مشروع را در موردی جایز دانسته است که حمله‌ای نظامی علیه یکی از «اعضای سازمان» انجام گرفته باشد. تفسیری محدود و صرفاً لفظی از این ماده موجب این نتیجه خواهد شد که اگر دولتی عضو سازمان نباشد، آن دولت دارای حق ذاتی دفاع مشروع نخواهد بود. چنین نتیجه و تفسیری مسلماً معقول نیست. دفاع مشروع

22. D.W.Bowett, *Self-Defence in International Law*, 1958, Chap. V. Ibid, P.92.

"le droit naturel" و متن فرانسه منشور از حق طبیعی "Inherent right"

همان گونه که در خود ماده وصف شده است، يك حق ذاتي است و با اساس حقوق طبيعي استوار است. بنابر اين بايد ماده ۵۱ را به گونه گسترده تفسير نمود. مطلب ديگر اين كه ماده ۵۱ از حق ذاتي سخن مي‌گويد. اگر پايگاه حقوقي و فلسفي دفاع مشروع «حق طبيعي» و يا «حق ذاتي» است، بنابر اين چنين حقي طبعاً قابل يك برداشت و تفسير گشدار و گسترده است. اما عضو سازمان يا دولت كه داراي حق دفاع است، كيست؟ و حمله به كدام بخشي از دولت موجب ايجاد حق دفاع مشروع مي‌شود؟ در باره معنای دولت ابهام دولت ابهام بسيار وجود دارد و همين ابهام موجب تفسيرهاي كشدار از اين ماده شده است. همانگونه كه مي دانيم در تعريف دولت و درميان عناصر تشكيل دهنده دولت «جمعيت انساني» عنصري اساسي است. در واقع «جمعيت انساني» است كه به دولت و واقعيت مي دهد و اساساً هدف از تشكيل دولت و فلسفه وجودي آن حمايت از فرد انساني است. پروفيسور باوت و چند حقوقدان ديگر بر اين باورند كه دفاع از جمعيت انساني دولت- يعني دفاع از

افراد و اتباع، درست مانند دفاع از استقلال سياسي و يا دفاع از سرزمين دولت - دفاع از دولت تلقي مي‌شود. بنا بر اين تجاوز به حقوق افراد دولت، برابر و مساوي با تجاوز به حقوق دولت متبوع آن افراد است.^{۲۳} و لي خود پروفيسور باوت مي‌پذيرد كه اين نظر مبالغه آميز است. چگونه مي‌توان قبول نمود كه تهديد عليه امنيت افراد دولتي در خارج، تهديد عليه امنيت ملي آن دولت و آن كشور است؟ پروفيسور باوت همچنين مي‌پذيرد كه تعداد افراد هم چندان تأثيري در اساس استدلال ندارد. اما پاره اي اوقات ممكن است نفس تهديد و خطر عليه يك گروه احوال چنان باشد كه بتوان آن تهديد و خطر را در واقع تهديد و حمله به دولت متبوع آن افراد تلقي نمود.^{۲۴}

گروهی دیگر از حقوقدانان بین‌المللی این نظریه را بشدت مورد انتقاد قرار داده اند. مرادف دانستن فرد و يا حتي گروه بسياري از افراد دولتي مقيم خارج با آن دولت متبوع، تفسيرى بسيار گسترده

23. Ibid, p.92

24. Ibid, p.93.

از ماده ۵۱ منشور بوده و با نیت واقعي منشور مغایرت دارد. دفاع مشروع به عنوان حقی طبیعی و ذاتی، پیوسته در حقوق بین‌الملل وجود داشته است. در میثاق جامعه ملل و قرارداد پاریس ۱۹۲۸ بدون هیچ گونه اشاره صریحی، حق مشروع به عنوان استثنای بر قاعده منع کاربرد زور و نیروی نظامی پذیرفته شده بود. اما دفاع مشروع مفهومی بسیار کشدار است و به سادگی می‌تواند مورد سوء استفاده قرار گرفته و بهانه مناسبی برای توجیه هرگونه تهاجم و حمله نظامی غیر مشروع قرارگیرد. بنابر این پیش‌بینی حق دفاع مشروع در منشور سازمان ملل متحد و تعریف و تعیین شرایط و حدود آن همه بیانگر نیت واقعی دولتها برای محدود نمودن دامنه اعمال این حق طبیعی است و هرگونه تفسیر گسترده‌ای از این تعریف و شرایط و حدودش مغایر به نیت واقعی این ماده است.^{۲۰} به نظر بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی دفاع مشروع هنگامی مصداق دارد که حمله‌ای مسلحانه

25 . See Delivanis, *La defense legitime en droit international modern* (1971),p.127; H.F.Van Panhuys, *The Role of Nationality in International Law* (1959),p. 114;R.Bindschelder, *de delimitation des competences des Nations Unies*, RCADI. Vol. 108 (1963-1) p.401.

عليه دولت يعني عليه يكي از نموده‌هاي حاکميتش انجام گرفته باشد.^{۲۶} مثلاً کشتي جنگي دولتي در دريائي آزاد يا هواپيماهاي نظامي، و يا نيروهاي نظامي يك کشور که بطور قانوني در درون کشور ديگر استقرار يافته اند همگي از نموده‌هاي حاکميت ملي آن کشور تلقي مي شوند و حمله نظامي به آنها موجبي براي واکنش نظامي متناسب و استناد به دفاع مشروع مي‌باشد. اما عبارت «حاکميت دولت» ما را در برابر پرسش ديگري قرار مي دهد. آيا مي‌توان حمله اي نظامي را که در داخل دولتي به نموده‌هاي سياسي کشوري ديگر -مانند سفارتخانه و کارمندان سياسي سفارتخانه - انجام شده، حمله نظامي به «حاکميت» کشور اخير تلقي نمود؟ آيا اين حمله از مصاديق کاربردزور مندرج در بند چهارم ماده دوم منشور است؟ پاسخ اين پرسش از نظر آقاي روييز^{۲۷} مثبت است و دفاع در برابر آن، دفاع مشروع و طبق ماده ۵۱ منشور مجاز خواهد بود.

26. Verdross, Volkerrecht, 5th ed. (1964), p.428.

27. Arangio Ruiz, Recueil des Cours (RCADI), vol.137 (1972-III),p.535.

نظري هرچند ساده و کوتاه به منشور روشنگر این واقعیت است که بین مقررات بند چهارم ماده ۲ و ماده ۵۱ هیچ ارتباط و ملازمه ای وجود ندارد. به موجب بند چهارم ماده دوم «کاربرد زور و یا حتی تهدید به کار برد زور» در روابط بین‌المللی ممنوع است و به موجب ماده ۵۱ منشور استناد به دفاع مشروع فقط در برابر حمله ای مسلحانه جایز است. بنابر این اگر رفتاری از سوی دولتی علیه دولت دیگر «کاربرد زور و یا تهدید به کار برد زور» تلقی شود در هر صورت این رفتار الزاماً موجبی برای دفاع مشروع نخواهد بود. زیرا دفاع مشروع طبق ماده ۵۱ منشور فقط، در برابر يك «حمله مسلحانه» جایز و قابل استناد است. هر نوع تجاوز و کاربرد زور و یا تهدید به کاربرد زور الزاماً حمله مسلحانه نبوده و بنابر این واکنش در برابر آن «دفاع مشروع» تلقی نخواهد شد. «حمله مسلحانه» در معنای عادی و معمولی هنگامی مصداق دارد که نیروهای نظامی کشور یورش برنده از مرز این کشور گذشته و به مرزهای کشوری دیگر

حمله و تجاوز نظامي نمايند.^{۲۸} بنا بر اين اگر در درون كشوري تجاوزي به سفارتخانه كشور ديگر انجام پذيرد، صرفنظر از اين بحث كه آيا تجاوز به آن درجه از شدت بوده كه بتوان آن را حمله مسلحانه ناميد يا خير و آيا اساساً تجاوز قابل استناد به دولتي كه در درونش تجاوزي به سفارتخانه خارجي انجام گرفته است باشد يا خير، در هر صورت اين تجاوز «حمله مسلحانه» به عنوان شرط مقدماتي و اساسي براي استناد به «دفاع مشروع» نخواهد بود.

در دعوي مربوط به رويدادهاي سفارت امريكا در تهران كه در ديوان بين المللي دادگستري مطرح بود، دولت ايالات متحده امريكا ادعا مي كرد كه دولت ايران مقررات بند چهارم از ماده دوم منشور سازمان ملل متحد را نقض نموده و از اين جهت در برابر دولت امريكا داراي مسؤليت بين المللي است.^{۲۹} اگر دادگاه

28. See Tschweisfurth, Operation to Rescue Nationals in Third States Involving the Use of Force in Relation to the Protection of Human Rights, German Yearbook of International Law, vol.23,1980,p.162.

29. Case Concerning United States Diplomatic and Consular Staff in Tehran, ICJ Report, 1980,p.7.

مسئولیت دولت ایران را در این زمینه بدانگونه که دولت امریکا ادعا کرده بود می پذیرفت، معنای آن این بود که کاربرد زور در درون کشوری علیه سفارتخانه کشور دیگر، در واقع «کاربرد زور» در روابط بین المللی تلقی می شود. اما دیوان این مسئولیت را نپذیرفته و مسئولیت دولت ایران را فقط به علت نقض قراردادهای وین مورخ ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ در باره روابط سیاسی و کنسولی و همچنین قرارداد دوستی و موذت ایران و ایالات متحده امریکا مورخ ۱۹۵۵ اعلام نموده است.^{۳۰}

همچنین به استناد ماده ۳ قطعنامه «تعریف تجاوز» که فهرست کاملی از مصادیق «تجاوز» را ترسیم و تصریح نموده است، «حمله به اتباع یا سفارتخانه یک کشور» تجاوز قلمداد نمی شود.

۲-۳-۲- خودیاری*

در پی گفتگو در باره توجیه تجاوز نظامی به سرزمین کشوری دیگر به منظور

30. Ibid, p.41, para.90.

*. Self-help.

حمایت از اتباع کشور متجاوز، اشاره به «خودیاری» در حقوق بین‌الملل مناسب دارد. «حق خودیاری» کاربرد زور برای احقاق حق خویش است که نباید با «دفاع مشروع» اشتباه شود.^{۳۱} معنا و کاربرد این دو اصل با یکدیگر متفاوتند. «دفاع مشروع» برای حمایت از حقوقی مهم و اساسی در شرایطی قابل اعمال است که وسیله مناسب دیگری برای نگرانی از این حقوق اساسی وجود نداشته باشد. به ویژه آنچه که در تعریف «دفاع مشروع» و اختلاف آن با اصل خودیاری پراهمیت است. این است که نقش دفاع مشروع نقشی صرفاً دفاعی و در واقع دفاع از وضعیت حقوقی موجود در برابر حمله و خطری بسیار جدی است. اما اصل خودیاری برای اجرای حقی، مثلاً به دست آوردن طلب و یا اجرای حکمی اعمال می‌شود و برخی اوقات نیز خودیاری دارای وصف انتقامی است. در جامعه داخلی، افراد خصوصی در روابط اجتماعی خویش با دیگران حق کاربرد زور برای اجرای حقوقشان و یا دادگستری و انتقام را ندارد و تنها استثناء مورد دفاع مشروع در

31. See D.W. Bowett, *Self-Defence in International Law*, 1958, pp. 11-25.

برابر خطر و حمله جدی و آن هم مسلماً در شرایطی است که راه حل دیگری برای دفع حمله وجود نداشته باشد. در جامعه بین‌المللی قبل از تصویب منشور سازمان ملل متحد اصل خودیاری در روابط بین دولتها معمول بوده و دولتها، به ویژه دولتهای زورمند در موارد مختلف و بسیاری مانند دفاع از طلب و حقوق مالی و قراردادی اتباع خویش از دولتی خارجی، ملزم نمودن دولت مقابل به قبول داوری حل آن اختلافات و یا پس از قبول داوری الزام آن دولت به قبول اجرای رأی داوری، اصل خودیاری را عنوان نموده و به جنگ و یا کاربرد زور علیه دولت دیگری می‌پرداختند. اما اکنون این پرسش مطرح است که آیا اصل خودیاری پس از تصویب منشور سازمان ملل متحد، هنوز به عنوان اصلی حقوقی در حقوق بین‌الملل وجود دارد یا خیر؟ منشور سازمان ملل متحد در فصل هفتم خود مأموریت حفظ و پاسداری از صلح و امنیت بین‌المللی، استقلال سیاسی و تمامت ارضی کشورها را با اختیارات لازم برای کاربرد زور به شورای امنیت واگذار نموده است.

دخالتهای نظامی بشردوستانه... ❖ ۴۲۷

دربند سوم از ماده ۲ منشور، دولتها متعهد شده اند که تمام اختلافاتشان را از طریق مسالمت آمیز حل و فصل نمایند. در مواردی که یکی از دولتهای طرف اختلاف از قبول راه حل مسالمت آمیز مانند ارجاع اختلاف به داوری و یا به دیوان بین المللی دادگستری- خودداری نماید، مسلماً شورای امنیت میتواند این خودداری را طبق ماده ۳۹ منشور خطر و یا تهدیدی برای صلح بین المللی تلقی نموده و اقدامهای لازم از جمله توسل به زور را طبق فصل هفتم منشور برای حفظ صلح و امنیت بین المللی به عمل آورد، اما در صورت دولتها حق کاربرد زور را ندارد. با تمام احوال یکی از حقوقدانان استدلال نموده است که حق خودیاری، که در حقوق بین الملل عرفی بسیار پابرجا و استوار بوده است، هنوز هم در حقوق بین الملل وجود داشته و در شرایط خاصی، البته در موارد بسیار استثنایی، قابل اعمال است.^{۳۲} موردی که ایشان یاد کرده عبارت از تهدید نظامی انگلستان علیه ایران برای حمایت از اتباع انگلیسی مقیم در

32. C.H.M.Waldock, op.cit, No.1,p.503.

جنوب ایران، در سال ۱۹۵۱ می باشد. به گمان ایشان در موارد هرج و مرج و آشوب، هنگامی که دولت محلی آمادگی لازم را برای حفظ نظم و امنیت ندارد، دولت خارجی می تواند برای احقاق حق خویش و حفظ جان اتباعش اقدام به تهدید و مداخله نظامی نماید و این اقدام با توجه به این شرایط براساس اصل خودیاری قابل توجیه است. اما رویه دیوان بین‌المللی دادگستری، مجمع عمومی سازمان ملل متحد و نظر بسیاری از نویسندگان حقوق بین‌الملل عقیده بالا را تأیید نمی‌نمایند.

مسأله خودیاری در قضیه تنگه کورفو نزد دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح گردید. دولت انگلستان برای «مین روبي» و امنیت کشتیهای جنگی خویش و همچنین به منظور تحصیل دلیل در باره وجود «مین» و «مین‌گذاری» به آبهای ساحلی دولت آلبانی تجاوز کرده بود. دولت انگلستان در مقام توجیه اقدام خویش در دیوان چنین استدلال می کرد که با توجه به نارسایی شورای امنیت و ناتوانی این شورا به انجام وظایف خویش برای حفظ صلح و امنیت

بین‌المللی و نارسایی سازمانهای قضایی بین‌المللی، هر دولتی بایستی بطور بسیار محدود و در شرایطی معین دارای حق خودیاری برای احقاق حق خویش باشد. اما دیوان دفاع دولت انگلستان را بدین گونه رد نموده است:

«دیوان نمی‌تواند این دفاع را بپذیرد. این حق «مداخله» از نظر دیوان فقط نمودی از سیاست زور است. سیاسی که در زمانهای گذشته موجب سوء استفاده‌های بسیاری شده است و این سیاست به این گونه - صرف‌نظر از هر گونه نارسایی در سازمانهای بین‌المللی- نمی‌تواند جایگاهی در حقوق بین‌الملل داشته باشد. این «مداخله» مخصوصاً به شکلی که در این دادرسی عنوان شده است، ممکن است قابلیت پذیرش کمتری داشته باشد. زیرا به مقتضای طبیعت اشیاء این حق فقط امتیاز انحصاری دولتهای بسیار پرزور است و ممکن است بسادگی موجب فساد خود دادگستری بین‌المللی شود».^{۳۲}

مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز دخالت نظامی دولت انگلستان و فرانسه را

33. ICJ REPORT, 1949, p.35.

در سال ۱۹۵۶ در مصر و دخالت نظامی اتحاد جماهیر شوروی [سابق] را در نوامبر ۱۹۵۶ در مصر و مجارستان محکوم نمود.^{۳۴} با توجه به اینکه مداخله های مذکور تا حدودی براساس حق خودیاری استوار بودند، بنابر این اقدام مجمع عمومی سازمان ملل متحد دلیل استواری برنفی این حق در حقوق بین الملل جدید است.

نویسندگان حقوق بین الملل نیز بطور کلی وجود این حق را در حقوق بین الملل مورد انکار قرار داده اند.

در حقوق بین الملل جدید جز در مورد دفاع مشروع و سایر موارد مذکور در منشور سازمان ملل متحد به هیچ عنوان حقی برای کاربرد زور وجود ندارد.^{۳۵} حتی براساس ماده ۹۴ منشور درموردی که رأیی از سوی دیوان بین المللی دادگستری مبنی بر تأیید و وجود حقی برای دولتی صادر شده باشد، دولت داد برده حق ندارد برای

34. Resolution of November, 1956, calling on all governments to halt the movements of military forces: The Times, November 3rd; and see the relations to this condemnation on November 8th and 24th; U.N. News, London Release, Nos. SCS/17, SCS/36; Resolution of November 6th, 12th, 1956; U.N. News Release, No. 54/56.

35. J. Zourek, la de legitime defense en droit international, Annuaire de l'institut de droit international vol. 56 (1975), p.5.

اجرای رأی دیوان زور و نیروی نظامی علیه کشور داد باخته به کار گیرد. تنها وسیله ممکن طبق ماده ۹۴ مراجعه به شورای امنیت است. مسلماً شورای امنیت می‌تواند خودداری دولت داد باخته را از اجرای حکم دیوان به موجب اختیاراتش طبق ماده ۳۹ منشور «خطر و تهدیدی برای صلح بین المللی» تلقی نموده و اقدام های لازم از جمله کاربرد زور و نیروی نظامی را طبق مواد فصل هفتم منشور برای اجرای دادنامه دیوان انجام دهد. اما در هر صورت، خود دولت داد برده نمی‌تواند برای اجرای حکم دیوان و با «خودداری» نیروی نظامی به کار گیرد. اکنون که دولتها در روابطشان حق کاربرد زور حقیقی به منظور اجرای احکام بین‌المللی را ندارند، پس به دشواری می‌توان وجود حقیقی به نام «حق خودداری» را برای کاربرد زور بطور کاملاً خودسرانه قبول و توجیه کرد.

۳-۳-۲- حالت ضرورت

یکی از نویسندگان بسیار برجسته و مشهور حقوق بین‌الملل فیتزموریس* به «حالت ضرورت» برای توجیه تجاوز نظامی به منظور حمایت از اتباع اشاره نموده است. به نظر ایشان جان آدمی و برخی صدمه‌های بدنی بسیار مهم، قابل جبران با پول و پرداخت خسارت و یا وسایل دیگر نیستند. در این موارد و در برابر خطری که جان و سلامتی جسمی افراد را تهدید می‌نماید، بهترین اقدام پیشگیری است. توجیه معقول دخالت در این موارد در حالت ضرورت نهفته است.^{۳۶}

به موجب ماده ۳ از طرح مسؤلیت بین‌المللی دولتها، در روابط دولتها در صورتی رفتاری غیر قانونی تلقی می‌شود که اولاً آن رفتار قابل استناد به آن دولت باشد (عنصر شخصی) و ثانیاً تعهدی بین‌المللی را نقض نماید (عنصر عینی). اما برخی اوقات با وجود آن که در باره رفتاری بین‌المللی همه شرایط لازم به هم پیوسته اند و طبق قاعده بایستی آن

*. G.Fitzmourice.

36 . G. Fitzmourice, The General Principles of International Law, Recueil des Cours, vol. 92 (1957-II), pp.172-173

*R.Ago.

رفتار را از نظر حقوق بین‌الملل رفتاری غیر قانونی وصف نمود، برخی شرایط مانع تشکیل این وصف می‌شوند. یکی از این شرایط «حالت ضرورت» می‌باشد. حالت ضرورت در تمام سیستم‌های حقوقی داخلی مانع تشکیل وصف غیر قانونی و یا وصف مجرمانه است. در سلسله مراتب اشیاء پاره ای ارزش‌های اخلاقی دارای تقدم و برتری بر برخی دیگر می‌باشند و اگر بین این ارزشها دوگانگی پیش آید، ناگزیر ارزش‌هایی که دارای اهمیت و اعتبار کمتری هستند بایستی برای حفظ ارزش‌هایی که عزیز و گرامی‌تر هستند فدا شوند. اما برخی اوقات، گروهی از ارزش‌های اخلاقی و فلسفی از نظر اهمیت در یک خط افقی قرار دارند و در نظام سلسله مراتب اشیاء قابل مفاضله نیستند. بنابر این هیچ دلیل اخلاقی و توجیه فلسفی برای فدا کردن برخی از آنها بخاطر حفظ برخی دیگر وجود ندارد. در این صورت «حالت ضرورت» وجود ندارد و آنچه انجام یافته است رفتاری غیر قانونی و مجرمانه است.

آیا در روابط دولتها و در جامعه بین‌المللی هم چیزی به نام «حالت ضرورت»

وجود دارد؟ پروفیسور روبرتو آگودر گزارشی که در این زمینه به کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد تسلیم نمود، پس از بررسی رویه دادگاه‌های بین‌المللی و نظریه علمای حقوق بین‌الملل و رویه دولت‌ها، وجود «حالت ضرورت» را در حقوق بین‌الملل تأیید کرد.^{۳۷} بنابراین در مواردی که حالت ضرورت وجود دارد، رفتاری که علی‌الاصول بایستی از نظر حقوق بین‌الملل رفتاری غیر قانونی تلقی شود، دارای وصفی این چنین نبوده و موجب مسئولیت بین‌الملل نخواهد شد. اما گزارش بسیار مفصل ایشان بیانگر این واقعیت است که حالت ضرورت در روابط دولت‌ها بیشتر در مورد تعهدات مالی و برای توجیه انجام ندادن تعهدی بین‌المللی عنوان گردیده است. دادگاه‌های بین‌المللی نیز وجود حالت ضرورت را در حقوق بین‌الملل تأیید نموده لیکن اعلام کرده اند که حالت ضرورت در موارد بسیار استثنایی قابل استناد است. اگر در برخی شرایط انجام تعهدی بین‌المللی موجب نابودی دولت متعهد شود، در این صورت

37. Ago, Doc, A/CN.4/CN.4/318/Ad 5-7, pp.15-48.

استناد به حالت ضرورت برای مثلاً رهایی از تعهدی بین‌المللی جایز است. بطور مثال هنگامی که دولت ترکیه در مقام توجیه نپرداختن بدهی‌هایش به دولت روسیه، نزد دیوان بین‌المللی دائمی داوری به حالت ضرورت استناد کرد، دیوان استدلال نمود که استناد به حالت ضرورت برای انجام ندادن تعهد بین‌المللی به شرطی ممکن است که واقعاً انجام آن تعهد موجب ویرانی و صدمه به هستی دولت متعهد شود و در همین مورد دیوان ضمن اعتراف به مشکل مادی و وجود بحران سیاسی و اجتماعی بسیار شدید در ترکیه از قبول حالت ضرورت برای توجیه رفتار دولت ترکیه خودداری نمود.^{۳۸} شاید با توجه به همین رویه محاکم بین‌المللی بوده که پیش‌بینی حالت ضرورت در ماده ۳۳ طرح مسؤولیت بین‌المللی دولتها خیلی با احتیاط انجام گرفته است. به موجب این ماده، حالت ضرورت فقط در شرایط زیر قابل پذیرش است:

38. United Nations, Report of International Arbitral Awards. Vol. XI, p.443.

۱- آن رفتار (رفتار غیرقانونی) تنها وسیله ممکن برای حفظ حقوقی اساسی دولت در برابر خطری جدی و قریب الوقوع باشد:
۲- این رفتار نباید طور جدی به حقوق اساسی دولت دیگر آسیب رساند.

اما با تمام احوال بموجب بند سوم از ماده ۳۳ طرح مورد بحث، در صورتی که تعهد بین‌المللی نقض شده ناشی از قاعده آمره حقوق بین‌الملل باشد، نمی‌توان به حالت ضرورت برای نقض این تعهد استناد نمود. با توجه به این مراتب چنین به نظر می‌رسد که استناد به حالت ضرورت برای تجاوز به خاک کشوری دیگر به منظور حمایت از اتباع، مبنای قانونی ندارد. زیرا این تجاوز به تمامت ارضی و استقلال سیاسی و حاکمیت کشور دیگر آسیب می‌رساند و به علاوه تعهد دولتها برای منع کاربرد زور علیه کشورهای دیگر یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل است و استناد به حالت ضرورت برای نقض این چنین تعهدی جایز نیست.

بند دوم

دخالتهای نظامی بشردوستانه... ❖ ۴۳۷

پیشینه کاربرد زور و نیروی نظامی برای نجات اتباع در روابط بین المللی

بیان تمام پیشینه‌های موجود در این زمینه از حوصله و چارچوب مقاله حاضر خارج است و فقط به بیان چند پیشینه مهم بسنده می‌نمایم.

۱- تهدید نظامی دولت انگلستان علیه ایران

این تهدید درست یکسال بعد از تصویب منشور سازمان ملل متحد و در پی پاره‌ای شورش‌های داخلی در استان‌های جنوبی ایران توسط دولت انگلستان و در ظاهر برای حفظ امنیت اتباع انگلیسی که در جنوب ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس کار می‌کردند، انجام گرفت. انگلستان، ایران را در تابستان ۱۹۴۶ مورد اخطار و تهدید نظامی قرار داد^{۳۹} و سپس در پی این تهدید کشتی‌های جنگی خویش را در آب‌های ساحلی کشور ایران مستقر کرده و بعلاوه یک واحد نظامی به بصره اعزام نمود. در توجیه این اقدام نظامی دولت انگلستان

39. Kessing's Contemporary Archives, vol. 6, (1946- 1948), p.8084.

اعلام نمود که بمنظور حمایت از جان اتباع انگلیسی و حفظ منافع دولت انگلستان و در اختیار داشتن نیروی نظامی مورد نیاز، نیروی نظامی به بصره اعزام داشته است.^{۴۰} دولت ایران بشدت نسبت به این اعزام اعتراض نموده و این عمل را نقض حاکمیت دولت ایران و نقض اصول مندرج در منشور سازمان ملل متحد تلقی نمود. دولت انگلستان ضمن ردّ این اعتراض اعلام نمود که قصد تجاوز به خاک دولت ایران را ندارد، و تنها در صورتی که دولت ایران توانایی حمایت از جان اتباع انگلیسی را نداشته باشد نیروهای انگلیسی مداخله خواهند کرد.^{۴۱}

يك بار ديگر در جريان نهضت ملي شدن نفت در ايران و پس از رویدادهای سال ۱۹۵۱، آشوب تازه ای در روابط سیاسی دولتهای ایران و انگلستان پدید آمد و دوباره دولت انگلستان به منظور حفظ امنیت اتباعش در جنوب ایران کشتیهای جنگی و نیروهای نظامی اش را در مرزهای جنوبی ایران تجهیز نمود. وزیر امور

40. Ibid.

41. Ibid.

خارجہ انگلستان موضع حقوقي دولت متبوع خود را در مجلس عوام این کشور چنین اعلام نمود: همان گونه که بارها به آگاهی آن مجلس رسانده ام، در موردی که جان اتباع انگلیسی در معرض خطر قرارگیرد، حکومت سلطنتی بریتانیای کبیر نمی تواند دست روی دست نهاده و در کنار بایستد. دولت ایران مسؤول است که نظم و قانون را برقرارنموده و توجه نماید که همه افراد در درون مرزهای کشور در برابر تجاوز مورد حمایت و نگهبانی قرار گیرد. اما در هرصورت اگر دولت ایران مسؤولیت خویش را در این زمینه انجام ندهد، دولت انگلستان محق و موظف به حمایت از اتباعش می باشد.^{۴۲}

وزارت امورخارجہ ایران اعتراض خویش را نسبت به این تهدید نظامی به دولت انگلستان اعلام نمود و همچنین در نامه ای که نخست وزیر ایران شخصاً برای رئیس جمهوری امریکا فرستاد، اعلام نمود که جان اتباع انگلیسی در معرض خطر نبوده و تهدیدی نسبت به دارایی آنان انجام

42. Parliamentary Debate (Hansard), Fifth Series, Vol. 489, House of Commons Official Reports, Col. 522-523, 20 June, 1951.

نگرفته و دولت ایران بر اوضاع سیاسی مملکت مسلط است.^{۴۳}

نامه‌ها و اعتراض وزارت امور خارجه ایران حاوی استدلال حقوقی روشنی در باره موضع حقوقی ایران نیست، اما موضوع تهدید نظامی دولت انگلستان و قصد این دولت برای تجاوز به ایران به منظور حمایت از اتباع انگلیسی بعدها در ششمین جلسه کمیته ششم مجمع عمومی سازمان ملل متحد به هنگام بحث در باره تعریف «تجاوز» مطرح شد. در آن جلسه هیأت نمایندگی دولت ایران موضع حقوقی استواری اتخاذ نمود و اعلام داشت:

«دخالت نظامی در کشوری خارجی به منظور حمایت از اتباعی که مورد بد رفتاری قرار گرفته اند به هیچ وجه و منطقاً از نظر حقوقی نمی‌تواند بخشی از اعمال حق دفاع مشروع تلقی شود».^{۴۴}

۲- تجاوز نظامی دولتهای فرانسه و انگلستان به مصر

43. Keesing's Contemporary Archives, Vol. 8 (1950-52), p.11603.

44. See 6 U.N.GAOR Sixth Committee, 293 rd Meeting, 21 January 1952, p.245, paras, 19-25, also 7 U.N.GAOR, Sixth Committee, 330 th Meeting, 20 November 1952, p. 150, para.50

قبلاً نیز دولت انگلستان یکبار در ۱۹۵۲ خودش را برای حمله نظامی به مصر به بهانه حمایت از جان اتباع انگلیسی در برابر شورش‌های داخلی آن ایام مصرآماده ساخته بود^{۴۵}، اما با اقدام ارتش مصر در سرکوبی شورش‌های داخلی موردی برای دخالت عملی انگلستان پیش نیامد. با این حال آمادگی انگلستان برای یورش نظامی و به ویژه یادداشت مورخ بیست و هفتم ژانویه ۱۹۵۲ انگلستان به دولت مصر که در آن انگلستان حق خویش و آمادگی اش را در صورت لزوم برای هر گونه اقدامی به منظور حفظ جان اتباعش اعلام داشت، بیانگر این واقعیت است که دولت انگلستان خود را متعهد به بند چهارم از ماده دوم منشور ملل ندانسته و یا تفسیر و برداشت ویژه ای از این مقررات داشته و در هر صورت قائل به حقّ مداخله نظامی برای حمایت از اتباعش در کشوری خارجی است.

در تاریخ سی و یکم ماه اکتبر ۱۹۵۶ نیروی هوایی انگلستان و فرانسسه فرودگاه‌های نظامی مصر را در نزدیکی

45. Keesing's Contemporary Archives, Vol. 8 (1950-1952) , pp.12002-12003.

کانال سوئز بمباران نمودند و اندکی بعد مواضع حساس اطراف کانال را اشغال کردند.^{۴۶}

موضوع یورش نظامی فرانسه و انگلستان به مصر در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح گردید و مورد بحث قرار گرفت. یکی از دلایلی که نماینده دولت انگلستان برای این یورش نظامی ذکر نمود، حمایت از امنیت اتباع کشور انگلستان و فرانسه در مصر بود. دولت انگلستان اعلام نمود که در پی رفتارهای خصمانه بین مصر و اسرائیل وضعیت نابسامانی در مصر پدید آمده و در این شرایط انگلستان و فرانسه ناگزیر بودند که برای حمایت از اتباعشان اقدام نمایند.^{۴۷} نخست وزیر انگلستان در مورد یورش نظامی این دولت به خاک مصر و مغایرت این اقدام با مقررات منشور صریحاً اعلام کرد: «هیچ چیزی در منشور وجود ندارد که با حق دولتی برای انجام عملیات لازم به منظور حمایت از جان

46. See S. Bastide, *L'action militaire franco-britannique en Egypt et le droit des Nations unies*, Melange en honneur de Gibert Gidel, (1961), p.49; Q. Wright, *Intervention 1956*, AJIL, Vol. 51 (1957) p.257

47. See 11 U.N. SCOR 749 th meeting, para.141.

اتباع و منافع اساسي اش مغايرت داشته باشد. او تصريح مي نمايد كه يك سيستم نظم و قانون بين المللي برقرار کرده ايم، اما اکنون با اين واقعيت مواجهه هستيم كه شوراي امنيت قادر به انجام وظيفه خویش نيست و بنابراین، حق خودمان را براي دفاع از اتباع و حقوق خود حفظ مي نماييم».^{۴۸} مدتي بعد وزير امور خارجه انگلستان اظهار داشت كه دخالت نظامي در شرايطي استثنائي به منظور حمايت از جان اتباع بخشي از حق ذاتي دفاع مشروع است كه در ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد پيش بيني شده است.^{۴۹}

۳- يورش نظامي دولت اسرئيل به فرودگاه اوگاندا

در تاريخ بيست و هفتم ژوئن ۱۹۷۶، گروهی از چريكهاي فلسطيني يك هواپيماي شركت ارفرانس را بعد از آنكه از فرودگاه آتن به هوا برخاست، ربودند. هواپيما از تل آويو رهسپار پاریس بود و غير از ۱۲ نفر خدمتة هواپيما، ۲۴۷

48. E. Lauterpacht, The Contemporary Practice of the U.K. in the Field of International Law, International and Comparative Law Quarterly, Vol. 6 (1957), 326.

49. Ibid, p. 327.

سرنشین داشت. چریکها پس از توقف کوتاهی در لیبی هواپیما را به اوگاندا بردند. در آنجا مسافران از درون هواپیما به ساختمان قدیمی فرودگاه برده شدند. چریکها ابتدا کودکان، زنان، بیماران و سپس مسافران غیر اسرائیلی را آزاد نموده و اعلام داشتند که آزادی مسافران اسرائیلی مشروط به آزادی ۵۳ نفر از آزادی خواهان مبارز فلسطینی بوسیله دولت اسرائیل، سویس و آلمان غربی است. ابتدا دولت اسرائیل از انجام هرگونه سازش با چریکهای فلسطینی امتناع می نمود، اما در تاریخ اول ژوئیه دولت اسرائیل ناگهان اعلام نمود، آمادگی دارد برای آزادی مسافران اسرائیلی در برابر آزادی زندانیان فلسطینی مذاکره نماید و سپس این تصمیم دولت اسرائیل به دولت اوگاندا و چریکهای فلسطینی اعلام گردید. اما در شب سوم ژوئیه، سه هواپیما نظامی اسرائیلی به چریکهای شبیخون زده همه آنان و گروهی از سربازان اوگاندایی را که همگی غافلگیر شده بودند کشتند، ساختمان قدیمی فرودگاه را منفجر نموده، تعدادی از هواپیماهای میگ اوگاندا را

دخالتهای نظامی بشر دوستانه... ❖ ۴۴۵

نابود نموده و مسافران اسرائیلی را با خود به کنیا بردند و از آنجا با یک هواپیما بوئینگ ۷۰۷ اسرائیلی که در انتظار به سر می برد، همه را به اسرائیل باز گرداندند.^{۵۰}

شورای امنیت در تاریخ نهم، دوازدهم و سیزدهم ژوئیه برای مذاکره پیرامون این موضوع تشکیل جلسه داد. دولت اوگاندا عمل اسرائیل را به عنوان «تجاوزی» به تمامت ارضی و حاکمیت سیاسی خویش توصیف کرده و آن را محکوم نمود. موضع اسرائیل این بود که این اقدام حق طبیعی و قانونی اسرائیل بوده و صرفاً در مقام دفاع مشروع اقدام نموده است.^{۵۱} اسرائیل در باره وجود چنین حقی در حقوق بین الملل به نظر تنی چند از حقوقدانان بین المللی و به علاوه سوابقی در این زمینه در روابط بین المللی استناد کرد. کشورهای غربی نیز در جمع به گونه ای کم و بیش روشن این عمل دولت اسرائیل را مورد تأیید قرار دادند و از محکوم کردن آن خودداری کردند. موضع دولت امریکا

50. 1979 Keesing's Contemporary Archives, p.27888.

51. U.N. Doc. S/PV.1939, 9 July 1979, pp. 51-57.

این بود که اقدام نظامی دولت اسرائیل اعمال حق دفاع مشروع بوده است.^{۵۲} دولت فرانسه نیز در شورای امنیت اعلام نمود که حمله اسرائیل تجاوز به تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی اوگاندا نبوده است.^{۵۳} اما موضع کشورهای جهان سوم و اتحاد جماهیر شوروی در شورای امنیت در جهت محکومیت دولت اسرائیل بود.^{۵۴} دولت پاناما نیز در باره حق ادعایی دولت اسرائیل در این خصوص اعلام داشت:

«حقی به نام حق دخالت نظامی درکشوری دیگر به منظور نجات اتباع کشور دخالت کننده که به گروگان گرفته شده اند، وجود ندارد. دولت پاناما مسلماً می پذیرد که دولت حق دارد از اتباعش حمایت کند اما این حمایت می بایستی از طریق مسالمت آمیز انجام پذیرد. دخالت نظامی بدانگونه که درگذشته درجامعه بین المللی، دولتهای زورمند علیه کشورهای ضعیف انجام می داده اند جائز نیست».^{۵۵}

52. U.N. Doc. S/PV,1941, 12 July 1976, pp. 31-32.

53. U.N.Doc .S/PV, 1943, 14 July, 1976, pp.28-31.

54. U.N.Chronicle, Vol.13, No. 8,1976,p.22

55.U.N. Doc. S/PV 1942, 13 July 1976 ,p. 14.

۴- موارد دیگر

یکی دیگر از پیشینه های مهم، ماجرای کشتی بازرگانی امریکایی به نام مایاگوئز است. در تاریخ ماه مه ۱۹۷۵ نیروی نظامی دولت کامبوج یک کشتی بازرگانی امریکایی را همراه با تمام سرنشینان کشتی توقیف نمود. موضع دولت کامبوج این بود که این کشتی ماهیگیری دارای بار نظامی بوده، مأموریت جاسوسی داشته و به آبهای ساحلی آن کشور نیز تجاوز کرده است. موضع رسمی دولت امریکا این بود که کشتی صرفاً ماهیگیری بوده و در آبهای آزاد بین‌المللی مورد تجاوز مقامات نظامی کامبوج قرارگرفته است و سپس دولت امریکا این عمل را راهزنی دریایی نامید.^{۵۶} به ویژه در نامه ای که دولت امریکا برای دبیرکل سازمان ملل متحد فرستاده، اعلام نمود که عمل دولت کامبوج بدون وجود هیچ گونه تحریک قبلی از سوی دولت امریکا انجام گرفته و این امر «خطری برای صلح و امنیت بین‌المللی

*. MAYAGUAZ

56. Keesing's 1975, p.28239; White House Press Release, May 12,1975; The Department of State Bulletin, Vol.72,(1975),p.719.

تلقي مي شود» ضمناً اعلام نمود در صورتی که کوششها و میانجیگریهای دبیرکل سازمان برای رفع بحران به جایی نرسد، ایالات متحده امریکا خود برای حمایت از جان اتباعش و در اعمال حق دفاع مشروع خویش طبق ماده ۵۱ منشور هرگونه اقدام لازم را به عمل خواهد آورد.^{۵۷} سرانجام دولت امریکا به عنوان حمایت از جان اتباعش و با پوشش حق دفاع مشروع عملیات نظامی بسیار گسترده ای انجام داد و کشتی و سرنشینان امریکایی آن را آزاد ساخت و سپس گزارش عملیات نظامی اش را طبق دستور ماده ۵۱ منشور به اطلاع شورای امنیت رسانید.

آنچه که درباره این رویداد جالب می باشد این است که در سال ۱۹۷۷ گروهی از کارمندان کشتی مورد بحث دعوایی در دادگاههای امریکا علیه دولت امریکا و علیه مالک کشتی طرح کردند. موضوع دعوی مطالبه خسارت بابت صدمه های روانی و جسمی از دولت امریکا در این رویداد بود. در این دعوی خواهانها یعنی سرنشینان کشتی اعلام نمودند که کشتی بار

57. Ibid, pp.230-231.

نظامي داشته، مأموریت آن جاسوسي بوده، هیچ پرچمي برفراز آن افراشته نبوده و به آبهاي ساحلي کامبوج تجاوز نموده بود.^{۵۸}

مورد دیگر مربوط به دخالت نظامي بلژیک درکشور افریقایي کنگو به منظور حمایت از اتباع دولت بلژیک در آن کشور بود. این دخالت نظامي در تاریخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۶۰ یعنی درست اندک زمانی بعد از اعلام استقلال این کشور انجام گرفت.^{۵۹} در توجیه این اقدام نظامي نخست وزیر بلژیک اظهار داشت که بلژیک در اجرای حق مسلم خویش که در حقوق بین الملل شناخته شده به منظور حمایت از جان اتباعش اقدام نموده است. بلژیک به ویژه این اقدام نظامي را مأموریتی بشردوستانه توصیف کرد. در شوراي امنیت نیز نماینده بلژیک استدلالات مشابهی ارائه نمود.^{۶۰} در شوراي امنیت، دولتهای فرانسه و انگلستان از اقدام دولت بلژیک به عنوان

58. See J.J. Paust, More Revelations About Mayaguez, Boston College Internationa and Comparative Law Review, Vol. 4(1981),pp. 63 ff.

59. See D. McNair, The Post Independence War in the Congo, in the International Law of Civil War (R.Falk ed) 1971, pp.272 ff.

60. 15 U.N. SCOR, 873 rd meeting, 13 July 1960, paras 177 ff.

مأموریتی بشر دوستانه، قانونی و مشروع دفاع کردند.^{۶۱} در مقابل دولت تونس و دولت اتحاد جماهیر شوروی اعلام نمودند که اقدام دولت بلژیک تجاوز به استقلال سیاسی و تمامت ارضی بوده است.^{۶۲} سرانجام در قطعنامه ای که به تصویب رسید، شورای امنیت بدون اینکه دولت بلژیک را به عنوان متجاوز به تمامت ارضی و استقلال سیاسی دولت کنگو محکوم نماید، فقط از دولت بلژیک در خواست نمود که نیروهای نظامی اش را از کنگو فرا خواند و همچنین از دبیر کل سازمان ملل متحد درخواست نمود که به دولت کنگو برای برقراری نظم کمک نماید.^{۶۳}

مورد دیگر به دخالت نظامی دولت امریکا در سال ۱۹۶۵ در جمهوری دومینیکن مربوط می باشد. در پی برخی نا آرامی های سیاسی در این کشور و مبارزات سیاسی در درون این کشور برای کسب قدرت و درگیری برخی گروه های سیاسی، ناگهان نیروهای نظامی امریکا در تاریخ بیست و ششم آوریل

61. Ibid, para. 144-121.

62. Ibid, para. 87 (Tunisia);para.99 (U.S.S.R.)

63. Resolution adopted on July 14, 1960 (S/4387).

۱۹۶۵ وارد خاک جمهوری دومینیکن شدند.^{۶۴} دولت امریکا در شورای امنیت اعلام نمود که منظور از دخالت نظامی اش برقراری نظم و حمایت از جان هزاران اتباع امریکایی بوده است.^{۶۵} به علاوه در شورای امنیت دولتهای انگلستان، چین ملی، هلند و فرانسه از اقدام دولت امریکا براساس حق هردولتی برای مداخله نظامی در کشوری دیگر جهت حمایت از اتباع خویش حمایت کردند.^{۶۶}

دولت کوبا در این خصوص موضعی مخالف اتخاذ کرده و به نظر حقوقی پروفیسور آرشاگا اشاره و استناد نموده است و همچنین اعلام داشت که طبق مقررات منشور کاربرد زور فقط در یک مورد جایز است و آن عبارت است از دفاع مشروع در برابر حمله ای مسلحانه.^{۶۷} دولت اتحاد جماهیر شوروی [سابق] نیز اعلام نمود که دخالت نظامی امریکا در کشوری مستقل و حاکم،

64. R.T. Bohan. The Dominican Case: Unilateral Intervention, A.J.I.L., Vol. 60 (1966), pp. 809 ff.

65. 20 U.N. SCOR; 1196 th Meeting, 3 May 1965, para. 67

66. See 20 U.N. SCOR, 1198 th Meeting, 4 May 1965, para. 37; Ibid, 1202 th meeting, 6 May 1965, para. 19; Ibid 1203 th meeting, 7 May 1965 para/ 4 ;Ibid, 1198 th meeting, 4 May 1965, paras. 111-112.

67. 20 U.N. SCOR, 1200 th meeting, 5 May 1965, para. 81.

نقض آشکار بند چهارم ماده دوم منشور می باشد.^{۶۸} همچنین دولت شوروی پیش نویس قطعنامه ای را برای اعلام محکومیت دولت امریکا به شورای امنیت پیشنهاد نمود، ولی این پیشنهاد مورد تصویب قرار نگرفت.^{۶۹}

بند سوم برداشتها و نتیجه گیری

پس از بررسی موارد فوق، باید پرسید که آیا واقعاً حق و قاعده ای در حقوق بین الملل وجود دارد که به موجب آن دولتی بتواند به منظور حمایت از جان و حقوق اتباعش که در کشوری خارجی اقامت دارند به خاک آن کشور تجاوز نظامی نماید و بدینگونه در مقام دفاع از اتباع خویش برآید؟ آیا عرف و روابط بین المللی بیانگر وجود چنین «قاعده ای» هستند. بین حقوقدانان بین المللی در این زمینه هماهنگی وجود ندارد. حقوقدانان

68. 20 U.N. SCOR; 1196 meeting, 3 May, para.10.

69. 20 U.N. SCOR; 1214 meeting, 4 May 1965, para. 123-126.

کشورهای جهان سوم و همچنین برخی از حقوقدانان کشورهای غربی با این دخالتها مخالف بوده و آن را نمایشی از سیاست زور و تجاوز می دانند. اما برخی دیگر از نویسندگان غربی در مقام توجیه و دفاع از این اندیشه هستند. با توجه به این ناهماهنگی پاسخ این پرسش را باید در رویه دولتها جستجو نمود.

موضع کشورها در این زمینه بیشتر در هنگام طرح مسأله در شورای امنیت و برخی اوقات در خارج ازشورا به صورت اعلامیه از سوی دولتها و وزارت خارجه آنان اعلام شده است. به بسیاری از این واکنشها قبلاً اشاره کردیم. در اینجا به اشاره و برداشتی کلی بسنده می کنیم. دولت ایالات متحده امریکا حق ادعایی خویش را برای تجاوز نظامی به کشور دیگر براساس «حق دفاع مشروع» در ماده ۵۱ منشور توجیه می نماید. در این باره می توان به موضع این دولت در باره تهاجم نظامی به خاک ایران در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۸۰ و توجیه این تهاجم در پی رویدادهای سفارت امریکا در تهران در سال ۱۹۷۹ استناد نمود. این تهاجم نظامی در پی تصادف يك

چرخ بال با يك هواپيماي نظامي مهاجم و از بين رفتن گروهی از این سربازان امریکایی به پایان نرسید و با شکست مواجه شد. دو مطلب در موضع مقامات دولت امریکا در باره این تهاجم نظامي جالب توجه است. نخست آنکه مقامات سياسي امریکا از کاربرد واژه تجاوز و يا حتي عمليات نظامي پرهیز نموده و عمليات را صرفاً يك مأموریت انساني و يا عمليات نجات نامیده اند. مخصوصاً وزیر دفاع دولت امریکا تصريح می‌نماید که این اقدام، عمليات نظامي نبوده بلکه عمليات نجات بوده است. درست در همان ایام دعوی دولت امریکا علیه ایران درباره رویدادهای سفارت در دیوان بین‌المللی دادگستري مطرح و دیوان در مقام رسیدگی نهایی و صدور حکم بود. کاملاً پیدا است که کوشش مقامات سياسي امریکا برای پرهیز از واژه «تجاوز و يا عمليات نظامي» کوششی آگاهانه بوده است. مطلب دیگر اینکه مقامات امریکایی اعلام می‌نمایند که در انجام این عمليات، دولت امریکا در مقام اعمال حق قانوني خویش

طبق ماده ۵۱ منشور بوده^{۷۰} و این موضوع در گزارش دولت امریکا به شورای امنیت و دیوان مورد تأکید قرار گرفته است.^{۷۱} از اظهارات نخست وزیر و وزیر امور خارجه انگلستان در مجلسی عوام این کشور به هنگام تهدید نظامی علیه ایران در سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۵۱ و تهاجم نظامی به خاک کشور مصر در ۱۹۵۶ چنین برداشت می‌شود که این کشور ضمن اعتقاد به شمول حق دفاع مشروع بر مورد «حمایت و دفاع از اتباع مقیم در خارج در موارد ضروری» در عین حال اعتقاد دارد که حق خودیاری یعنی حق کاربرد زور برای جبران حقوق و منافعش که قبل از تصویب منشور در حقوق بین‌الملل وجود داشته است، پس از تصویب منشور هم پیوسته وجود دارد و مقررات منشور نافی این حق نیستند. دولت اسرائیل نیز در مقام توجیه یورش نظامی اش به فرودگاه اوگاندا به ضرورت حق دفاع مشروع استناد نموده و به نظر برخی از علمای حقوق بین‌الملل و همچنین پیشینه های موجود در روابط بین‌المللی

70. See the Department of State Bulletin, Vol. 80 (1980), No. 2039, pp. 38-41.

71. Case Concerning United States Diplomatic and Consular Staff in Tehran, ICJ Report, 1980, pp.18-19, para.32.

در این زمینه اشاره کرده است. برخی دولتهای دیگر به وجود چنین حقی در حقوق بین‌الملل استناد نموده و کوشش کردند که آن را بر اساس ضرورتهای اخلاقی و معنوی توجیه نمایند.

در جمع، توجیه دولتهای متجاوز در این زمینه بر اساس «دفاع مشروع»، «حالت ضرورت»، «حق خودیاری» و «حق مداخله انسانی بر اساس الهام های اخلاقی و انسانی بین المللی» استوار بوده است. از سوی دیگر کشورهایی که قربانی یورش نظامی بوده اند، این اقدامات را محکوم نموده اند. به نظر این دولتها تجاوزهای مزبور دارای هیچ جایگاهی در منشور سازمان ملل متحد و عرف بین‌المللی نیست. نماینده دولت ایران در کمیته ششم مجمع عمومی سازمان ملل متحد هنگام گفتگو پیرامون تهدید نظامی دولت انگلستان تصریح نموده است که از نظر دولت ایران حقی در حقوق بین‌الملل برای تهدید و دخالت نظامی وجود ندارد. موضع دولت اوگاندا و کامبوج نیز همین گونه بوده است. کشورهای غربی و اسرائیل از وجود چنین حقی در حقوق بین‌الملل دفاع

دخالتهای نظامی بشردوستانه... ❖ ۴۵۷

نموده اند، اما کشورهای جهان سوم وجود چنین حقی را رد کرده اند. دولت انگلستان نخستین دولتی بود که پس از تهاجم نظامی امریکا به خاک ایران آن را قانونی و در چارچوب «دفاع مشروع» تلقی نمود و در مقام دفاع کامل و اظهار پشتیبانی از این اقدام برآمد.^{۷۲} دولت آلمان غربی و بطور کلی تمامی کشورهای اروپایی عضو شورای اروپا همبستگی خویش را با دولت امریکا اعلام داشتند.^{۷۳} دولت استرالیا از ناکامی مأموریت نظامی امریکا اظهار تأسف کرد.^{۷۴} دولت اسرائیل عملیات نظامی امریکا را ستایش نمود.^{۷۵} دولت کانادا نیز یورش نظامی امریکا را رفتاری بی ناکامی تلقی نموده و آن را تأیید کرد.^{۷۶} به نظر ما رسواترین موضع، از سوی رئیس جمهور مصر اعلام گردید که اعلام نمود شکست مأموریت یک بدشانسی بزرگ بوده و دولت ایالات متحده امریکا می بایستی یک بار دیگر برای انجام این

72. See W. K Parliamentary Debates (Hansard), Fifth Series, Vol. 983, House of Commons Official, Session 1979-80, pp. 881-879.

73. See Le Monde, 29 April 1980,p.3 and 30 April, p. 4.

74. Keesing's 1980, p. 30534.

75. Ibid.

76. The New York Times, April 26, 1980, p.10.

مأموریت کوشش نماید و دولت مصر نیز برای کمک و تقدیم هرگونه تسهیلات لازم آمادگی دارد.^{۷۷} از سوی دیگر، دولت شوروی [سابق] یورش نظامی امریکا به خاک ایران را محکوم نمود و اعلام داشت که ایالات متحده امریکا حقوق بین‌الملل را نقض کرده است.^{۷۸} دولت چین نیز اعلام نمود که کوشش برای آزادی گروگانها، تجاوز به تمامت ارضی دولت ایران بوده است.^{۷۹} دولتهای کوبا^{۸۰}، هند^{۸۱} و پاکستان نیز یورش نظامی امریکا را کم و بیش بشدت مورد انتقاد قرار داده و آن را نقض حاکمیت دولت ایران تلقی نمودند. دولت پاکستان نیز هرگونه معاونت خویش را در انجام عملیات با دولت امریکا انکار نمود.^{۸۲} در باره واکنش دولت شوروی [سابق] در برابر این گونه تجاوزهای نظامی اشاره به این مطلب ضرورت دارد که این دولت تاکنون در کنار کشورهای جهان سوم و کشورهای امریکا لاتین واکنشی

77. The Times, April 26, 1980, p. 5

78. Ibid.

79. The Times, April 28, 1980, p.6.

80. The New York Times, April 26, 1980, A 10.

81. Ibid.

82. Le Monde, 27-28 Avril, 1980, p. 4.

بسیار شایسته و استوار داشته است. در سال ۱۹۶۰ در هنگام تجاوز دولت بلژیک به کنگو، وزارت امورخارجه شوروی یادداشتی به زبان فرانسه به سفارت بلژیک در مسکو تسلیم نمود که در آن اعلام گردیده بود:

«تأکید بر این مطلب لازم است که اشاره و استناد به حمایت از جان اتباع مقیم در کشوری دیگر به منظور ضرورت برقراری نظم در آن کشور، ترفند بسیار کهنه‌ای است که با توسل به آن قدرتهای استعماری بارها در جریان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم در کشورهای آسیایی، افریقایی و امریکایی لاتین به دخالت مسلحانه پرداختند. اما این امر که امروزه هم یکبار دیگر به این ترفندهای جنایت آمیز دست زده می‌شود، آشکارا بیانگر وصف درنده‌خوبی نظام استعماری جدید دولت ایالات متحده امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی است.»^{۸۳}

83. Quoted by N. Ronzitti, op. cit, No. 68, p. 60.

اما با توجه به تحولات اخیر در نهادهای سیاسی و اجتماعی کشور شوروی، در باره موضع آینده این کشور در برابر ترفندهای کشورهای امپریالیستی تردید بسیاری وجود دارد.

اشاره کوتاهی هم به رویه دیوان بین‌المللی دادگستری درباره وصف قانونی تجاوز نظامی به خاک کشوری دیگر ضرورت دارد. تهاجم نظامی امریکا به خاک ایران به هنگام رسیدگی دیوان بین‌المللی دادگستری به دعوی ایالات متحده امریکا علیه ایران درباره رویداد های سفارت رخ داد. دیوان به این رویداد توجه نموده و آن را مورد اظهار نظر قرار داده است. اما این اظهار نظر روشن نیست و به موضوع قانونی بودن یا نبودن این گونه تجاوزهای نظامی پاسخ نمی‌دهد. در هر صورت در اظهار نظر دیوان در باره این رویداد دو نکته قابل توجه است. ابتدا دیوان با زبانی کم و بیش ملایم نگرانی خویش را از تجاوز دولت امریکا به خاک ایران ابراز داشته است: «دیوان نمی‌تواند از ابراز احساس نگرانی خویش در باره تجاوز دولت

امریکا به خاک ایران خودداری نماید».^{۸۴} سپس با توجه به اینکه تهاجم نظامی امریکا درست هنگامی رخ داد که دعوی اختلاف در باره رویدادهای سفارت در دیوان مطرح و دیوان در مقام صدور حکم بود، دیوان در پی ابراز نگرانی خویش بشرح فوق چنین اضافه می‌کند:

«بنابر این دیوان ناگزیر به بیان این مطلب است که چنین عملیات نظامی در این اوضاع و شرایط موجب صدمه و زیان به حرمت دادرسی قضایی در روابط بین‌المللی است».^{۸۵}

همانگونه که ملاحظه می‌شود، اظهار نظر دیوان چندان روشن نیست. دیوان فقط به ابراز نگرانی بسنده نموده و از محکومیت صریح دولت امریکا خودداری کرده است. تأکید دیوان بر این است که عملیات در هنگامی رخ داده که یک دادرسی قضایی در جریان بوده و این عملیات به حرمت دادرسی قضایی صدمه زده است. بنابراین باید چنین برداشت نمود که از نظر دیوان

84. ICJ Report, 1980, p. 43, para. 93.

85. Ibid.

این گونه تجاوزهای نظامی ایالات متحده امریکا، دولت ایران تعهد بین‌المللی خویش را به شرح بند چهارم از ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد در باره عدم کاربرد زور علیه تمامت ارضی و مسؤولیت بین‌المللی دارد، اما دیوان مسؤولیت دولت ایران را در این زمینه نپذیرفته است. همچنین باید توجه نمود که دیوان در مقام اظهار نظر قضایی در مورد تهاجم دیوان در خواست اظهار نظر در این باره ننموده بودند. با توجه به این مراتب و با توجه به ابزار نگرانی دیوان، چنین به نظر می‌رسد که از نظر دیوان تجاوز نظامی دولت امریکا غیر قانونی بوده است. از سوی دیگر نویسندگان غربی نیز مقاله‌ها و تفسیرهای بسیار زیادی بر رأی دیوان و به ویژه اظهار نظر دیوان در باره تجاوز نظامی امریکا به ایران اختصاص یافته است. به نظر برخی از نویسندگان دیوان تجاوز نظامی امریکا را محکوم نموده و به نظر برخی تأیید کرده است.^{۸۶} در میان چند تن از قضات دیوان که عقیده خویش را

86. See N. Ronzitti, op. cit., No. 68, p. 60.

جداگانه نوشته و در پی حکم دیوان ثبت کرده اند، موضع آقای مزوف* قاضي شوروي [سابق] بسيار روشن و آگاهانه است. ایشان اظهار نظر کرده اند: «براین باور هستم که دیوان در دیدی صرفاً حقوقی، می‌توانست به این واقعیت مسلم حقوقی توجه نماید که ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد که حق دفاع مشروع را تأسیس نموده است، فقط در موردی می‌تواند مورد استناد قرار گیرد که حمله مسلحانه‌ای علیه یکی از اعضای سازمان ملل متحد انجام گرفته باشد و در مدارکی که در باره رویدادهای شب ۲۴ و ۲۵ آوریل بوسیله دولت امریکا به دیوان ارائه شده است، دلیلی بوجود هیچ گونه حمله‌ای علیه دولت امریکا وجود ندارد».^{۸۷}

آیا در عرف بین‌المللی قاعده‌ای وجود دارد که تجاوز دارد که تجاوز نظامی دولتی به دولت دیگر را به منظور حمایت از اتباعش مجاز بداند؟ می‌توان چنین اظهار نظر نمود که هنوز رویه و پیشینه‌های کافی در روابط بین‌المللی

*. P. MOROZOV.

87. ICJ Report, 1980, pp. 56-7.

برای تشکیل و تأیید چنین قاعده‌ای وجود ندارد؛ اما در کنار این واقعیت، واقعیت دیگری هم وجود دارد و آن اینکه هر چند هنوز قاعده و حقی وجود ندارد ولی در روابط بین‌المللی، گرایشی در این زمینه به چشم می‌خورد. در اثبات این گرایش، صرف‌نظر از همه مراتب بالا، اشاره‌ای به تاریخچه مذاکرات تهیه قرارداد بین‌المللی علیه گروگان‌گیری (۱۹۷۹) مناسب است. به موجب ماده سوم این قرارداد بین‌المللی دولتی که گروگانها در خاک وی هستند، موظف است که تمام اقدامات لازم و مناسب را برای رهایی گروگانها انجام دهد. البته دولت متبوع گروگانها دارای چنین اختیاراتی نیست. در جریان مذاکرات مقدماتی قرارداد، دولت الجزایر با توجه به پیشینه حمله نظامی دولت اسرائیل به خاک کشور اوگاندا به منظور رهایی گروگانهای اسرائیلی، پیشنهادی مبنی بر ممنوعیت کاربرد زور و یا تهدید به کاربرد زور علیه حاکمیت، تمامت ارضی و استقلال سیاسی کشورهای دیگر به منظور رهایی گروگانها ارائه نمود. اما این پیشنهاد

به تصویب نرسید. البته این قرارداد حاوی هیچ مجوزی برای کاربرد زور و تهدید به کاربرد زور از سوی دولت متبوع گروگانها برای آزادی گروگانها نیست. رد پیشنهاد دولت الجزایر بیانگر وجود گرایش‌هایی، هرچند ضمنی، در روابط بین‌المللی برای تجویز و قانونی دانستن کاربرد زور برای رهایی اتباع می‌باشد.

۲

دخالت نظامی برای حمایت

از اتباع کشور مورد تجاوز

در این بخش به بررسی نوعی دیگر تجاوزهای نظامی که با انگیزه و یا بهانه حقوق بشر دواستانه و دفاع از دمکراسی انجام می‌شوند، می‌پردازیم. در این موارد کشوری به خاک کشور دیگر، نه برای حمایت از اتباع خویش بلکه برای حمایت از اتباع کشوری که مورد تجاوز قرار گرفته است می‌نماید. توجیه این دخالت‌های نظامی نیز برپایه تفسیری محدود و مشروط از مقررات بند چهارم ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد و به

ویژه با توجه به نارساییهای این سازمان در انجام وظیفه خویش و بر پایه اصول اخلاقی و اصول حقوقی مندرج در منشور سازمان ملل متحد در باره بشر استوار است.

بند اوّل
ارزیابی وصف قانونی دخالت‌های نظامی
بشردوستانه
در پرتو اصول مندرج در منشور سازمان
ملل متحد

آیا تجاوز نظامی به خاک کشوری دیگر برای دفاع از حقوق بشر با تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در باره منع کاربرد زور و یا تهدید به کاربرد زور در روابط بین‌المللی و همچنین با اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها، سازگاری دارد؟ بخشی از استدلال‌های حقوقی که در این باره عنوان می‌شوند، همان استدلال‌هایی هستند که در بخش پیش بررسی شدند و نیازی به تکرارشان نیست. آنچه که تازگی دارد توجیه و استدلال‌هایی هستند که در باره تفسیر مقررات مربوط

دخالت‌های نظامی بشردوستانه... ❖ ۴۶۷

به منع کاربرد زور با توجه به هدفهای سازمان ملل متحد و در پرتو اصول اخلاقی مانند مشروعیت دولت، حقوق بشر و دموکراسی عنوان می‌شوند.

۱- تفسیر مقررات مربوط به ممنوعیت کاربرد زور در پرتو هدفهای سازمان ملل متحد

چنین استدلال می‌شود که دخالت نظامی برای دفاع از حقوق افراد ستم‌دیده و مظلوم متضمن کشور گشایی و یا تجاوز به حاکمیت و استقلال سیاسی کشور دیگر نیست^{۸۸} و به علاوه این دخالت و انگیزه آن با هدفهای سازمان ملل متحد نیز انطباق و هماهنگی کامل دارد. توضیح اینکه مقام و منزلت هرفرد انسانی در جامعه و احترام به حقوق طبیعی و عزت انسانی وی و پاسداری از جان و مال و حقوق مدنی و سیاسی وی همگی رسماً در منشور سازمان ملل متحد اعلام شده اند؛ به علاوه گسترش و پاسداری از حقوق بشر به این شرح یکی از وظایف اساسی سازمان

88. Reisman, M., A Humanitarian Intervention (in Humanitarian Intervention and the United Nations, R.B. Lillich., ed., 1973), p. 177.

ملل متحد می باشد. در این زمینه بندهای دوم و سوم از ماده اول منشور در باره اعلام آزادیهای اساسی، حقوق برابر همه افراد، حق ملتها برای تعیین سرنوشت سیاسی خود به عنوان وظایف و هدفهای سازمان ملل متحد، گویای این مطلب میباشند. تمام دولتها در مواد ۵۵ و ۵۶ منشور سازمان ملل متحد متعهد شده اند که اقدامهای عملی لازم را برای دستیابی و انجام هدفهای سازمان ملل متحد درباره اصول مربوط به حقوق بشر به عمل آورند. بنابر این، اقدام نظامی برای حمایت از جان و حقوق افراد در کشوری دیگر با هدفهای سازمان ملل و با تعهد دولتها در مواد ۵۵ و ۵۶ منشور هماهنگی کامل دارد. در این استدلال به ویژه تأکید می شود که در چارچوب هدفها و اصول سازمان ملل متحد همان گونه که در سرآغاز و در ماده اول منشور اعلام شده، حفظ صلح و امنیت بین المللی و حفظ و احترام به ارزشهای اخلاقی و متعالی انسان، همه از نظر اهمیت در یک درجه قرار دارند. این ارزش یعنی ارزشهای مربوط به حفظ صلح و امنیت بین المللی و ارزشهای مربوط به حقوق بشر

در سلسله مرا تب عمودي قرار ندارند. نياستي ارزشهاي گروه اول را به ارزشهاي گروه دوم برتر دانسته و با اين احساس از اقدام و دخالت نظامي براي نگرهباني و دفاع از ارزشهاي گروه دوم خودداري نمود. بنا بر اين اگر مقررات بند چهارم ماده ۲ منشور در باره ممنوعيت کاربرد زور در روابط بين المللي در پرتو اهداف و مقاصد منشور در باره ممنوعيت کاربرد زور براي سرنگون ساختن حكومتي ديكتاتوري مشمول ممنوعيت کاربرد زور نخواهد بود و نه تنها هيچ مغايرتي با اصول و هدفهاي منشور ندارد بلكه در خدمت اين اهداف است. بنا بر اين، اظهار نظر مبني بر اينكه دخالتهاي نظامي بدينگونه مغاير با بند چهارم ماده ۲ ميباشند، واژگون نمودن واقعيت است.^{۸۹} هماهنگ با اين استدلال يكي از نويسندگان روش تفسيري ويژه اي پيشنهاد مينمايد. اين روش تفسير براساس مقايسه و ارزيابي ارزشها استوار است. بدين توضيح كه دولتها بموجب بند چهارم از ماده ۲ منشور متعهد شده اند كه در روابط

89. Ibid., at 171-173; R.B. Liiich, Humanitarian Intervention, at pp. 237-244.

بین‌المللی از کاربرد زور و یا حتی تهدید به کاربرد زور خودداری نمایند. این تعهد از ارزشهای مربوط به تمامت ارضی و استقلال سیاسی کشورها پشتیبانی می‌کند. اما از سوی دیگر دولتها تعهد دیگری نیز دارند که موضوع این تعهد نگرانی از ارزشهایی درباره حفظ جان و عزت افراد بشر است. در مقام مقایسه، تقدم و برتری با ارزشهای انسانی است. تعهد دولتها برای نگرانی از حقوق اساسی افراد، مهمتر از تعهدشان برای احترام به حاکمیت سیاسی و تمامت ارضی کشورها است. بنابر این کاربرد زور برای دفاع از حقوق بشر هرچند که برخلاف تعهد دولت در باره احترام به تمامت ارضی و حاکمیت سیاسی دولتهاست اما نظر به اینکه این اقدام برای حفظ تعهد مهمتر و اساسی‌تری در باره حقوق بشر انجام می‌گیرد، اقدامی غیرقانونی نیست. هرچند که این استدلال بر اصول اخلاقی و حقوق فطری و طبیعی انسان استوار است، اما برآن انتقاد شده است که هدفها و اصولی که سازمان ملل متحد به منظور انجام و تحقق آنها تشکیل شده، همه از

دخالت‌های نظامی بشردوستانه... ❖ ۴۷۱

نظر اهمیت یکسان و برابر هستند. بنابر این نبایستی تأمین صلح و امنیت بین‌المللی و خودداری از کاربرد زور در روابط بین‌المللی را مقدم و برتر از سایر هدفهای منشور در باره حقوق بشر تلقی نمود. بایستی توجه نمود که هدفهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی چه در سر آغاز منشور و چه در بند سوم از ماده ۱ به عنوان اهداف و مقاصد اساسی سازمان ذکر و اعلام شده اند. اکنون با توجه به استدلال‌هایی که بیان شدند، این پرسش پیش می‌آید که آیا جنگ و تهدید به جنگ برای انجام این هدفهای اقتصادی جایز است؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان از حفظ صلح و امنیت بین‌المللی چشم پوشید و صرفاً به خاطر انجام برنامه اقتصادی به جنگ پرداخت؟ مسلماً خیر، واقعیت این است که نخستین و برترین وظیفه سازمان ملل متحد حفظ صلح و امنیت در روابط بین‌المللی است. مقدمه منشور سازمان ملل متحد در باره تصمیم دولتهای عضو جامعه بین‌المللی برای تشکیل این سازمان جهانی و شرح مأموریت این سازمان جهانی با این واژه آغاز می‌شود:

«ما مردم ملل متحد، تصمیم گرفته ایم که نسلهای آینده را از درد و بدبختیهای جنگ که دوبار در دوره زندگی خودما، رنجها و مصائب ناگفتنی بی شماری برای جامعه انسان به وجود آورده، نجات دهیم...»

درست است که در پی اعلام این مأموریت و منظور، مأموریتهای انسانی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دیگری برای سازمان ملل متحد اعلام شده اند، اما کاملاً پیداست که حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و پیشگیری از کاربرد زور و حتی تهدید به آن نخستین و مهم‌ترین مأموریت سازمان ملل متحد است و بر سایر مأموریتهای سازمان تقدم اساسی دارد. مواد ۵۵ و ۵۶ منشور، از دولتهای عضو سازمان درخواست نموده است که به منظور انجام هدفهایی مانند افزایش سطح زندگی افراد، تهیه کار، تأمین زندگی شایسته و مناسب و یا تأمین آزادیهای اساسی برای افراد، کشورهای دیگر را مورد تجاوز

دخالت‌های نظامی بشردوستانه... ❖ ۴۷۳

نظامي قرار دهند.^{۹۰} در ماده ۵۶ منشور، دولت‌ها متعهد شده اند که اقدامات لازم را به تنهایی و یا با همکاری خود سازمان برای انجام این هدف‌های انسانی، اقتصادی و فرهنگی در درون جامعه سياسي خویش انجام دهند و در هر صورت هیچ دولتي خود سرانه داراي هیچ مسؤوليت و حقي برای نظارت و اجراي این وظايف در درون جامعه سياسي ديگر نيست. حتي اگر فرض نماييم که هر دولتي برای گسترش و نگرهباني از حقوق اساسي انساني چه در درون جامعه خویش و چه حتي نسبت به افراد انساني در جامعه هاي سياسي ديگر داراي تعهد بين‌المللي است، در هر صورت بايد توجه داشت که تنها وظيفه دولتها در انجام این تعهد، همکاری انساني، سياسي و اقتصادي در سطح بين‌المللي با دولتهاي ديگر است و مسلماً این همکاری و شرکت و همدردی انساني مرادف و یکسان با تعهد و الزامي بين‌المللي که مستلزم و مجوز کاربرد زور و دخالت نظامي باشد، نيست. در هر صورت، این تعهدهاي انساني و

90. T.M . Franck and N.S. Rodley, After Bangladesh; The Law of Humanitarian Intervention by Military Force, 67 AJIL, (1973), p. 300.

اخلاقي داراي اهميتي يسكان و برابر با
تعهد و الزام دولتها براي خودداري از
كاربرد و زور در روابط بين‌المللي و حفظ
صلح و امنيت بين‌المللي نيستند. د باره
سلسله مراتب ارزشها و هدفهاي مندرج در
منشور سازمان ملل متحدمي‌توان به اظهار
نظر پروفيسور باوت استناد كرد:

«ابتدا و مهمتر از همه اين ارزشها
عبارتند از: نياز به حفظ صلح
بين‌المللي و تا آنجا كه ممكن است،
كاهش كاربرد زور بدون اجازه
سازمانهاي صلاحيتدار جامعه بين
المللي، دوم نياز به حمايت از امنيت
و استقلال سياسي دولتها، سوم توجه
ونياز به شناسايي اين واقعيت كه
دولتها في نفسه واقعي‌تي ندارند و
وجود و تاسيس آنها به منظور تأمين
حقوق بشر، از جمله حق خود مختاري
ملتها است».⁹¹

از سوي ديگر، در مقام پاسخ به
استدلالي كه كاربرد زور را براساس

91. D.W. Bowett, Intervention and Self-Defence, in Law and Civil War in the Modern World (J.N. Moore ed.), p.39.

تفسيري كشدار از بند چهارم ماده ۲ منشور درپرتو حقوق بشردوستانه و هدفهاي متعالي اخلاقي سازمان ملل متحد جايز مي‌دانند، استناد و اشاره به قطعنامه‌هاي مجمع عمومي سازمان ملل متحد نيز كاملاً مناسب به نظر مي‌رسد. سازمان ملل از آغاز تشكيل خود تاكنون در انجام مأموريت خويش به منظور حفظ حقوق بشر، قطعنامه‌ها و قراردادهاي بين‌المللي فراواني در موارد مختلف تدوين نموده است. شايد تاكنون بيش از ۷۰ معاهده بين‌المللي در اين زمينه از سوي سازمان تهيه شده باشند. مهمترين آنها كه جايگاه پر اهميتي در حقوق بين‌الملل دارند، عبارتند از: اعلاميه جهاني حقوق بشر، ميثاقهاي بين‌المللي در باره حقوق اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي، و حقوق مدني و سياسي، اعلاميه تهران، كنوانسيون بين‌المللي محو تبعيض نژادي به هرگونه و به هر شكل كه باشد، قرارداد پيشگيري و مجازات كشتار دسته جمعي كنوانسيون حقوق سياسي زن، اعلاميه اعطاي استقلال به كشورهاي مستعمره و مردم آن و بسياري معاهدات ديگر. تمام اين معاهدات متضمن

اعلام حقوق بشر و تعهد دولتها براي اجراي حقوق مي باشند، اما با تمام احوال و با تمام اهميتي كه حقوق بشر و احترام به جان و عزت آدمي دارد، هيچ كدام از اين معاهدات متضمن حقي براي هيچ دولتي در کاربرد زور جهت اجراي حقوق بشر به شرح مندرج در اين كنوانسيونها و اسناد نيست. به علاوه در بسياري از قطعنامه هاي سازمان ملل متحد کاربرد زور و دخالت در امور داخلي دولتهاي ديگر به طور كلي منع شده است. قطعنامه شماره ۳۳۱۴ مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۴ مجمع عمومي سازمان ملل متحد در باره تعريف تجاوز، در مواد ۱ تا ۴ خويش در مقام تعريف تجاوز و موارد آن برآمده و سپس در ماده ۵ اعلام مي دارد كه:

« هيچگونه انگيزه سياسي، اقتصادي، نظامي و يا هيچ انگيزه و ملاحظه ديگر نمي تواند موجب توجه تجاوز باشد».

قطعنامه شماره ۲۶۲۵ مورخ بيست و چهارم اکتبر ۱۹۷۰ مجمع عمومي سازمان ملل متحد در باره اعلام اصول حقوق بين الملل درباره روابط دوستانه و

دخالتهاي نظامي بشردوستانه... ❖ ۴۷۷

همکاری بین دولتها طبق منشور سازمان ملل متحد نیز در این زمینه بسیار پرمعنی و پراهمیت است. در این قطعنامه در باره تعهد دولتها به خودداری از دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر اعلام شده است که هیچ دولتی به تنهایی و یا با چند دولت دیگر حق ندارد:

« در امور داخلی و خارجی کشوری دیگر دخالت نماید. بنابر این دخالت نظامی و یا هرگونه دخالت دیگر به هر شکل که باشد و یا تهدید علیه شخصیت دولت و یا سازمانهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اش تجاوز به حقوق بینالملل تلقی می شود».

با توجه به این مراتب چنین به نظر می رسد که کوشش برای تفسیری محدود و مشروط از ممنوعیت کاربرد زور مندرج در بند چهارم ماده ۲ منشور برای توجیه دخالت نظامی با انگیزه و یا با بهانه دفاع از حقوق بشر درست نبوده و از نظر حقوقی براساس استواری مبتنی نمی باشد.

۲- توجیه دخالت‌های نظامی براساس ارزش‌های اخلاقی و مشروعیت دولت

در مقاله‌ای که یکی از حقوق‌دانان امریکایی در انتقاد از نظام سیاسی دولت انقلابی پیشین نیکاراگوئه و برخورد این نظام با ارزش‌های مربوط به حقوق بشر و سپس در مقام توجیه دخالت نظامی دولت امریکا برای واژگون نمودن آن نظام سیاسی نوشته، اظهار داشته است گروه‌های مارکسیستی در نیکاراگوئه از آغاز با کمک و پشتیبانی نظامی و مالی و چریکی خارجی (کوبا) به قدرت رسیده و با زور و ادامه فشار، قدرت را در این کشور غصب نمودند. این نظام سیاسی از برگزاری انتخابات آزاد خودداری و آزادی‌های مدنی و سیاسی مردم را پایمال نموده و اندک اندک به سوی دیکتاتوری سیاسی مانند سیستم کوبا پیش رفته است. این نویسنده همچنین برخورد نظام فوق را با حقوق بشر و ارزش‌های دمکراتیک بشدت مورد انتقاد قرار داده است. نتیجه گیری این نویسنده از اوصاف مزبور قابل توجه است. به نظر ایشان، اختیارات سیاسی دولت نیکاراگوا براساس غصب قدرت، زور و نفی انتخابات

آزاد قرار داشته و با توجه به این مراتب دولت مذکور دارای اوصاف اخلاقی و به عبارت حقوقی دارای مشروعیت از نظر بین‌المللی نبوده است.^{۹۲}

درباره رژیم نوریه‌گا* در پاناما و دخالت نظامی دولت امریکا در این کشور برای واژگون نمودن این رژیم و برقراری سیستم دمکراتیک در این کشور براساس انتخابات آزاد و همچنین برقراری حقوق بشر، نیز به مطالب یکسانی به قلم نویسنده امریکایی دیگری برخورد کرده ایم. به نظر ایشان تفسیر و اجرای بند چهارم از ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد باید به گونه‌ای انجام پذیرد که موجب افزایش شانس ملتها برای انتخابات آزاد درباره تعیین حکومت و سازمانهای سیاسی جامعه باشد و در کشورهایی که حکومتی استبدادی و ظالم مردم را از حق انتخاب آزادشان محروم نموده است، دولتی خارجی باید قانوناً مجاز باشد تا به زور آن حکومت را سرنگون نموده و موجبات

92. Moore, *The Second War in Centrai America and the Future of World Order*, 80 AJIL (1986), pp. 45-115-116-124.

*. NORIEGA.

برقراري حكومتي مردمی را فراهم سازد.^{۹۳} این مطلب ما را در برابر پرسشهای جدیدی در باره مشروعیت به عنوان شرط شناسایی دولت در جامعه بین‌المللی و سرانجام دخالت نظامی برای واژگون نمودن حكومتي غير مشروع و غير دمكراتيك قرار مي‌دهد. مشروعیت دولت براساس روابط دولت و گروه سیاسی حاکم با افراد جامعه ارزیابی و توصیف می‌شود. دولتی که به زور و قدرت خویش در جامعه و در روابط خویش با مردم زور و قدرت نظامی به کار می‌برد، غیر مشروع است. همچنین در سنجش و ارزیابی وصف مشروعیت دولت، چگونگی حقوق افراد و آزادیهای اساسی آنان و احترام و پاسداری از این حقوق بوسیله دولت نیز پایه ای اساسی و پراهمیت است. پرسشی که در مقام پاسخ بدان هستیم این است که آیا دولتهای خارجی می‌توانند با ضوابط فلسفی، اخلاقی و صرفاً در چارچوب اندیشه های سیاسی خویش در مقام سنجش و توصیف مشروعیت دولتی دیگر برآمده و آن را مشروع یا نامشروع توصیف کنند و از

93. A. D'Amato, The Invasion of Panama Was a Lawful Response to Tyranny. 84 AJIL (1990), p. 516.

شناسایی‌اش خودداری کرده و حتی با ملاحظه نظامی درصدد واژگون نمودنش برآیند؟ آیا در حقوق و در روابط بین‌المللی، وصف و یا عنوانی به نام دولت مشروع و یا دولت غیرمشروع وجود دارد؟ ماده اول قرارداد مونته‌ویدئو* در باره حقوق و وظایف دولت که در تاریخ بیست و ششم دسامبر ۱۹۳۳ به امضای بسیاری از دولتها رسیده، ضوابط و اوصاف دولت را به عنوان «شخص حقوقی بین المللی» بدین گونه تعیین نموده است که دولت باید دارای شرایط و اوصاف زیرباشد:

۱) قلمرو جغرافیایی؛

۲) قلمرو انسانی یعنی گروه و جمعیت انسانی که در آن قلمرو جغرافیایی سکونت همیشگی دارند؛

۳) حکومت یعنی قدرت سیاسی مافوق که برآن جامعه و تمام روابط سیاسی و اجتماعی آن جامعه حکومت نموده و بیانگر ثبات سیاسی آن جامعه است؛

۴) استقلال سیاسی یعنی اختیار و اهلیت این دولت برای برقراری روابط

*. Montevideo.

سیاسی با سایر دولتها در جامعه بین‌المللی.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، تعریف و شناسایی دولت بر اساس پایه‌های صرفاً موضوعی و عینی قرار دارد و هیچ‌گونه وصف اخلاقی و فلسفی درباره روابط دولت با مردم در درون جامعه سیاسی خویش و چگونگی قدرت یابی و ادامه قدرت از سوی هیأت حاکم سیاسی در تعریف دولت و شناسایی آن در جامعه بین‌المللی وارد نشده است.^{۹۴} با توجه به مراتب فوق، همین که تمام این شرایط به هم پیوستند، دولت از نظر حقوق بین‌الملل و روابط دولتها دارای شخصیت سیاسی و حقوقی است و اینکه آیا منشأ قدرت سیاسی دولت مشروع بوده یاخیر دیگر تأثیری در وصف دولت و شناسایی آن به این عنوان در جامعه بین‌المللی از سوی سایر دولتها ندارد. با این وجود در اوایل قرن نوزدهم موضوع مشروعیت قدرت سیاسی در ارتباط با رویدادهایی که در فرانسه در پی انقلاب این کشور به وجود آمدند، مطرح

94. See for example Ian Brownlie, Principle of Public International Law (1979), p. 74; Higgins, The Development of International Law Through the Political Organ of the United Nations; G. Fitzmaurice, RCADI, Vol. 92 (1957), p. 13.

گردید. اما در هر صورت وصف مشروعیت قدرت سیاسی دولت به عنوان يك شرط لازم در تعریف دولت و شناسایی آن در جامعه بین‌المللی رد شد.^{۹۰} به نظر یکی از حقوقدانان در صد سال گذشته در روابط بین‌المللی هیچ پیشینه‌ای در باره خودداری دولتها از شناسایی دولتی به استناد آنکه منشأ قدرت آن از انقلاب ناشی شده است، وجود ندارد. دادگاههای داوری بین‌المللی هم اعلام داشته اند که مشروعیت هیچ جایگاهی در حقوق بین‌الملل ندارد. در این زمینه به ویژه يك رأی داوری بین دولت انگلستان و یکی از کشورهای امریکای لاتین صادر شده که بسیار مشهور است. یکی از مسائلی که در این داوری مطرح شده بود، موضوع عدم شناسایی دولتی انقلابی از سوی برخی دولتها و من جمله خود دولت انگلستان بود. این عدم شناسایی ارتباطی به کمبود شرایط لازم در تعریف دولت نداشته، بلکه صرفاً بر پایه وصف انقلابی و منشأ قدرت و اختیارات سیاسی آن دولت قرار داشت. در

95 . H. Lauterpacht, Recognition in International Law, 1947, pp. 102-103.

این زمینه سرد اور چنین اظهار نظر کرده
است:

«هنگامی که دولتها از شناسایی دولتی
که مدعی شخصیت سیاسی است، خودداری می
نمایند، این عدم شناسایی معمولاً دلیل
براین امر است که آن دولت دارای
استقلال و قدرت سیاسی لازم بدانگونه که
بتوان آن را در جامعه بین‌المللی به
عنوان دولت وصف نمود، نیست. اما
هنگامی که عدم شناسایی براساس حاکمیت
و قدرت سیاسی آن دولت استوار نبوده،
بلکه براساس غیر مشروع بودن و یا غیر
قانونی منشأ قدرت آن است، از نظر
حقوق بین‌الملل دارای معنا و اهمیتی
نیست».^{۹۶}

این رأی بخوبی بیانگر وضع حقوق
بین‌الملل است. آنچه از نظر حقوق
بین‌الملل به عنوان تعریف دولت لازم و
اساسی است، وجود يك قدرت سیاسی، ثابت و
مستقل در درون يك گروه انسانی و در يك
محدوده جغرافیایی است. تحقیق و بررسی
در باره وصف مشروعیت قدرت سیاسی حاکم

96. Quoted by H. Lauterpacht, Recognition in International Law , 1947, p. 105.

در حقوق بین‌الملل جایگاهی ندارد. در این زمینه، یکی دیگر از نویسندگان وضعیت حقوق بین‌الملل را چنین وصف نموده است: «حقوق بین‌الملل تاکنون خود را با این پرسش که آیا يك دولت دیکتاتور خودکامه که با زور و ستمگری به قدرت رسیده و خودش را با زور و ستم و ازبین بردن حقوق اساسی مردم در قدرت نگه داشته است، دارای مشروعیت لازم به عنوان شرط شناسایی آن دولت هست یا خیر، آشنا و درگیر نکرده است».^{۹۷} میخائیل ویزن^{۹۸} به دفاع از شخصیت و مشروعیت دولت براساس رابطه تناسب و دفاع از اصل برابری همه دولت‌ها در روابط بین‌المللی با یکدیگر پرداخته است. به عقیده این نویسنده جامعه سیاسی یا دولت از وابستگی مجموع ملت و دولت تشکیل یافته است. این سازمان سیاسی براساس قراردادی اجتماعی استوار است. این قرارداد بین دولت و همه افراد موجود، در گذشتگان و تمام کسانی است که در آینده تولد خواهند یافت. نیازی به اشاره و توصیف و

97. C. Fenwick, *International Law* (1965), p. 180.

98. M. Waizen, *Just War and Unjust War, Moral Argument with Historic Illustrations*, New York, 1977; *The Moral Standing of States*, 9 *Philosophical and public affairs*, V 3, 1978, p. 79.

تعیین تاریخ دقیق مجلس مؤسسانی که در آن، این قرارداد اجتماعی مورد شور و امضاء و سرانجام تعریف مردم و دولت قرار گرفته است، نیست. واژه قرارداد در حقیقت و نفس امر یک عاریه و کنایه است. آنچه مهم است، کاربرد مفهوم قرارداد به عنوان یک پایگاه فلسفی و استدلال حقوقی به منظور توجیه روابط اجتماعی است. این جامعه سیاسی بیانگر تمامی ارزشهای فرهنگی، مذهب، زبان، عادات و رسوم، ادبیات و تاریخ آن جامعه است. دولت در درون این جامعه و واحد سیاسی، صرفنظر از پاسداری و دفاع از حقوق و آزادیهای افراد، از خود این جامعه و ارزشهای فرهنگی و انسانی و تاریخی آن دفاع می نماید. دولتهای خارجی که هیچگونه آگاهی از سنت و ارزشهای تاریخی و اجتماعی و سازمانهای سیاسی و عواملی که جامعه و دولت را با هم پیوند می دهند ندارند، نمیتوانند وصف و چگونگی ارتباط دولت و جامعه را مورد قضاوت و یا تردید و گفتگو قرار دهند. در جامعه بین المللی پیوسته فرض بر این است که یک رابطه تناسب و سازگاری بین دولت از یکسو و

مردم سرزمین و سازمانهای فرهنگی و تاریخی آن ازسوی دیگر وجود دارد. فرض براین است که دولت معرف و پاسدار این ارزشهای فرهنگی و تاریخی بوده و نماینده جامعه داخلی خویش در روابط بین‌المللی است. در صورتی که سازمانهای سیاسی و فرهنگی جامعه به فساد بگراید و حقوق افراد مورد تجاوز قرار گیرد، خود مردم با توجه به شرایط و اوضاع می‌توانند واکنش مناسبی انجام دهند. دولتهای بیگانه در هیچ شرایطی مجاز نیستند که خودشان را جایگزینی جامعه نموده و در مقام دفاع از حقوق افراد و رویارویی با دولت برآیند. در جامعه بین‌المللی پیوسته فرض بر این است که دولت مشروع بوده و نماینده جامعه و سازمان‌های سیاسی و فرهنگی آن است. البته استدلال و تکیه او بر مشروعیت بین‌المللی دولت بدون در نظر گرفتن مشروعیت داخلی دولت مورد انتقاد بسیار شدید قرار گرفته است. این انتقادات براساس مأموریت و وظیفه اساسی و نخستین دولت در پاسداری از حقوق افراد از یکسو و همبستگی و شرکت همه افراد در سرنوشت

سیاسی و انسانی خویش قرار دارد. او خود نیز به اهمیت این انتقادهای توجیه دارد، اما اظهار می‌دارد که ممکن است وظیفه هر انسانی پاسداری از عدالت و حق و برابری اجتماعی در تمام جامعه‌های انسانی باشد، ولی در هر صورت یورش و دخالت نظامی وسیله مناسب و شایسته‌ای برای انجام این کار نیست. این وظیفه را بایستی با استدلال و کوشش اخلاقی انجام دهیم که آیا این حکومت براساس رضایت و خشنودی همگانی و یک پیمان سیاسی آزاد استوار است یا خیر و به ویژه این که چگونه دولت قدرت سیاسی‌اش را در نگرهبانی و احترام به حقوق و آزادیهای اساسی مردم اعمال و اجرا می‌نماید؟ همه بررسی این اوصاف و شرایط متعالی را ستوده اند اما بیم آن می‌رود که این ملاکهای مجرد و اخلاقی از سوی ابرقدرتهای سیاسی و نظامی موجب ارزیابیهای خود سرانه و صرفاً سیاسی شده و بهانه‌ای برای دخالت نظامی این ابرقدرتها در کشورهای ضعیف فراهم آورد. به عنوان مثال ملاحظه می‌کنیم برخی از کشورهای که وصف اخلاقی و مشروعیت آنها مورد تردید جدی است، از

حمایت سیاسی و اخلاقی کامل کشورهای بزرگ در جامعه بین‌المللی برخوردار هستند. می‌توان به کشورهای آفریقایی جنوبی، که در آنجا گروه بسیار اندکی سفید پوست مهاجر اروپایی بر تمامی مردم سیاه پوست این کشور حکومت می‌کرد و یا به کشورهای اسرائیل اشاره نمود که از مرزهای جغرافیایی که در قطعنامه مورخ بیست و نهم نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد* تعیین شده بود، بسیار فراتر رفت و بخشهای گسترده‌ای از خاک کشورهای عرب را با زور و غصب در بر گرفته است. اگر کشورهای اسرائیل و کشورهای آفریقایی جنوبی مشروع هستند، پس چرا باید کشورهای انقلابی نیکاراگوئه غیر مشروع تلقی شود؟ کاملاً پیدا است که مشروع و یا نامشروع بدین گونه دارای وصف اخلاقی و فلسفی نبوده، بلکه معنا و محتوای سیاسی دارد.

تفسیر بند چهارم ماده ۲ منشور به گونه‌ای که دخالت نظامی کشوری در کشور دیگر را به منظور برقراری حقوق بشر و نظام دمکراتیک توجیه نماید، از نظر

*. به موجب این قطعنامه، کشور فلسطین به دو بخش تقسیم شد و دولت اسرائیل در بخشی از آن تشکیل گردید.

تدبیر و مصلحت بسیار خطرناک خواهد بود. زیرا چنین تفسیری موجب پیدایش حقی نامحدود برای ایجاد جنگ تهاجمی و دخالت نظامی ابرقدرتها خواهد شد. این حق به آنها فرصت خواهد داد که هر دولتی را که با سیاست خارجی و اقتصادی آنها همگام نیست، غیر دمکراتیک و غیر مشروع توصیف نمایند و با جنگی تهاجمی در مقام سرنگون کردن حکومتش برآیند. از سوی دیگر حتی اگر برقراری نظام دمکراتیک و حقوق بشر یکی از ارزشهای اساسی نظام جدید حقوق بین‌الملل تلقی شود، باز هم در هر صورت تجاوز نظامی وسیله مناسبی برای ایجاد و برقراری این ارزشهای متعالی اخلاقی و سیاسی نخواهد بود. به علاوه تجربه دخالتهای نظامی که تاکنون تحت عنوان «بشر دوستانه» انجام گرفته اند، نشان می‌دهد که این دخالتها صمیمی و با حسن نیت انجام نگرفته و هیچ کارایی در جهت حقوق بشر نداشته اند.

بند دوم

پیشینه های مربوط به دخالتهای نظامی بشر دوستانه

دخالتهای نظامی بشر دوستانه... ❖ ۴۹۱

در روابط بین‌المللی

در تاریخ روابط بین‌المللی پیشینه‌های بسیاری از یورش و تجاوز نظامی یک یا چند کشور خارجی نیرومند به مرزها و حاکمیت کشور دیگر زیر پوشش «حمایت بشردوستانه» وجود دارد. در برخی از این موارد نشانه‌هایی از عدالت و خیر خواهی وجود دارد، اما بررسی دقیق تر و آگاهانه‌تر، انگیزه‌های سیاسی را که در پشت این نام فریبی «دخالت نظامی بشر دوستانه» نهفته است، آشکار می‌سازد. در برابر مواردی که در آنها کشورهای قدرتمند به منظور و یا به بهانه دفاع از «حقوق بشر» زور و نیروی نظامی علیه کشورهای ضعیف به کار گرفته اند، موارد بسیار دیگری هم وجود داشته و یا دارند که در آنها عدالت و خیر خواهی و حقوق بشر «ایجاب می‌نموده و یا می‌نماید که اقدامی برای» برقراری عدالت انجام شود، اما ابر قدرتها آگاهانه براین موارد چشم بسته و از هر گونه دخالت خودداری کرده‌اند.

۱- پیشینه‌های تاریخی دخالت نظامی بشر دوستانه قبل از منشور

یکی از حقوقدانان امریکایی طرفدار این دخالتهای نظامی بشر دوستانه چهار مورد زیر به عنوان پیشینه‌های تاریخی دوره قبل از منشور سازمان ملل متحد ذکر کرده است. این موارد که تقریباً مهمترین موارد دخالتهای نظامی در این دوره‌ها هستند، به قرار ذیل می‌باشند:

الف) دخالت دولتهای فرانسه، بریتانیای کبیر و روسیه علیه امپراطوری عثمانی برای جلوگیری از قتل عام و نابودی مردم یونان. این دخالت سرانجام موجب استقلال و آزادی کشور یونان از امپراطوری عثمانی در سال ۱۸۳۰ گردید.

ب) الزام و فشار کشورهای اتریش، فرانسه، ایتالیا، آلمان و روسیه در سالهای ۱۸۶۶-۶۸ برامپراطوری عثمانی برای اقدام مؤثر و جدی جهت بهبود سرنوشت اهالی مسیحی منطقه کرواسی.

ج) دخالت دولت روسیه علیه امپراطوری عثمانی در سالهای ۱۸۷۷-۷۸ در مورد بدرفتاری و خشونت و بی‌رحمی‌های

امپراطوري عثمانی نسبت به گروه‌های مسیحی بلغارستان و چند منطقه دیگر. (د) مداخله کشورهای اتریش، روسیه، بریتانیای کبیر، ایتالیا و فرانسه در امپراطوري عثمانی در باره جنبش مردم^{۹۹} بلغارستان و مقدونیه (۸-۱۹۰۳).

درباره حسن نیت این دخالتها، تردید و گفتگوهای چندی وجود دارد. گزارش تاریخی یکنفر از نویسندگان حقوق بین‌الملل چنین حکایت دارد: «قبل از مداخله کشورهای اروپایی در یونان، جنبش و شورشهایی از سوی مردم این کشور علیه دولت عثمانی (در آن زمان یونان جزء قلمرو دولت عثمانی بود) شروع شده بود. این جنبشها بوسیله امپراطوري عثمانی سرکوب شده و در حال شکست بودند. درست در همین ایام قدرتهای مسیحی اروپایی برای نجات این جنبشها وارد میدان شدند. این دخالتها در واقع بخشی از سیاست مخالف آمیز و دشمنی این کشورهای اروپایی علیه امپراطوري عثمانی بود.

99. Richard B. Lillich, Humanitarian Intervention: A Reply to Ian Brownlie and a Plan for Constructive alternative in Law and Civil War (J.N. Moore, 1974) p. 232. The Precedents have been quoted from M. Gangi, International Protection of Human Rights, 1962, pp. 22-24.

کشورهای اروپایی مسیحی می خواستند مانع از آن شوند که کشوری مسیحی تحت نفوذ و قدرت سیاسی یک کشور مسلمان قرارگیرد. این نویسنده ضمن بیان وصف سیاسی و نیت آلوده این مداخله‌ها، آنها را فقط به پاس احترام به نظر گروهی از حقوقدانان با عنوان «مداخله بشر دوستانه» وصف کرده است.^{۱۰۰} سایر مداخله‌ها نیز همانگونه که ملاحظه می شود، مداخله قدرتهای مسیحی اروپایی علیه یک کشور مسلمان و به منظور حمایت از گروههای مسیحی در برابر یک کشور مسلمان است و با این وصف در ارزش و توصیف آنها به عنوان «مداخله نظامی بشر دوستانه» شک و تردید بسیار وجود دارد.

۲- پیشینه های دخالت‌های نظامی بشر دوستانه در روابط بین المللی بعد از تصویب منشور سازمان ملل متحد

در این مورد دخالت نظامی دولت هند در بنگلادش و دخالت نظامی گسترده امریکا

100. B. Stowell, *Intervention in International Law*, 1921, pp. 126-127;

L. Oppenheim, *2 International Law, A. Treatise*, 2nd ed., 1912, p. 194.

*. Awami League.

در نیکاراگوئه دارای اهمیت ویژه ای است.

۱-۲- دخالت نظامی دولت هند در بنگلادش

رویدادهای بنگلادش به عنوان پیشینه بسیار برجسته و شایان توجه برای توجیه حق دخالت و تجاوز نظامی یک دولت به خاک و قلمرو حاکمیت کشور دیگر عنوان شده است. در پی مداخلات استقلال طلبانه و آزادی خواهانه مردم شبه قاره هند، سرانجام استقلال و آزادی شبه قاره هند از استعمار بریتانیایی کبیر در سال ۱۹۴۷ انجام پذیرفت. اما درست همزمان با اعلام استقلال، شبه قاره هند به دو بخش تشکیل می یافت. پاکستان غربی که مرکز آن کراچی - که بعداً اسلام آباد شد - و پاکستان شرقی (بنگلادش) که مرکز آن داکا است. این دو بخش که بر روی هم کشور پاکستان را تشکیل می دادند از یکدیگر جدا بودند و در حدود ۱۰۰۰ مایل با هم فاصله داشتند. بین این دو بخش از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز نابرابریهای بسیاری وجود داشت. نهضت های ملی و استقلالگرا در پاکستان شرقی

اندك اندك از آغاز دهه هفتم قرن جاري آغاز و گسترش يافتند. اين جنبش ملي بوسيله جمعيت عوام به رهبري شيخ مجيب الرحمن هدايت مي‌شدند.^{۱۰۱} برجسته ترين رویدادها در اين ميان برگزاري انتخابات آزاد در تمامي پاكستان و پيروزي چشم گير جمعيت عوام (پاكستان شرقي) در اين انتخابات بود. آنان موفق شدند كه از جمع ۱۶۹ كرسي كه در پارلمان پاكستان به پاكستان شرقي اختصاص يافته بود ۱۶۷ كرسي به دست آوردند. مارشال ايوب خان رئيس جمهوري پاكستان نتيجه اين انتخابات را تهديدي براي تمامت ارضي و استقلال پاكستان تلقي نمود. به علاوه برنامه شش ماده اي كه قبلاً حزب عوام پاكستان شرقي اعلام نموده بود، متضمن خطري براي وحدت و يکپارچگي و قانون اساسي پاكستان بود. اين برنامه متضمن تجديد نظر بنيادي در سيستم حكومت و مباني دولت پاكستان تشكيل دولت پاكستان به صورت فدرال، خودمختاري كامل پاكستان شرقي و حق تنظيم و اداره سياست

101. See International Commission of Jurist Report, The Events in the East Pakistan, 1971-72 (hereinafter cited as Int'l Comm. Jur. Report).

اقتصادي، اجتماعي و پولي و حثي داشتن نيروي نظامي مستقل بود. ۱۰۲ با توجه به اين مراتب، مارشال ايوب خان از تشكيل مجلس عوام (پارلمان پاكستان) خودداري نمود و اين خود نيز بر وخامت اوضاع افزود. شيخ مجيب الرحمن در تاريخ ۲۳ ماه مارس رسماً اعلاميه استقلال پاكستان شرقي را صادر نمود. ۱۰۳ مارشال ايوب خان نيز شيخ مجيب را خائن و دشمن پاكستان معرفي نموده و حزب عوام پاكستان شرقي را غير قانوني اعلام كرد. در پي اين رويداد ها در تاريخ ۲۵ ماه مارس ۱۹۷۱ ارتش پاكستان شبانگه براي سرکوبي مردم و نهضت هاي آزادي خواهانه و استقلال طلبانه بنگلادش وارد اين منطقه گرديد. سرکوبي و عمليات نظامي بسيار بي رحمانه ارتش موجب قتل عام گروه بسياري از مردم، تخریب و آتش سوزي منازل و بالاتر از همه فرار و مهاجرت جمعيت هاي بسياري از مردم به عنوان پناهنده به هند گرديد. ارتش هند در تاريخ ششم دسامبر ۱۹۷۱ وارد خاك پاكستان گرديد. دولت هند

102. See Rashiduzzaman, " The Awami League in the Political Development of Pakistan, 10 Asian Survey, 574-583, (1970).

103. In'l Comm Jur. Report, No. 103, pp. 20-21.

دولت موقت بنگلادش را به رسمیت شناخت و بنگلادش را به عنوان کشوری مستقل اعلام نمود و سرانجام در پی یک جنگ ۱۲ روزه، ارتش پاکستان غربی تسلیم گردید و تجزیه پاکستان شرقی (بنگلادش) از پاکستان غربی و استقلال آن صورت پذیرفت.

در وصف انسانی دخالت ارتش هند در بنگلادش واقعیت‌هایی نهفته است که نفي این واقعیتها خلاف انصاف است. اما در این باره، مبالغه بسیاری شده و لازم است که تجزیه و تحلیل دقیقی از وضعیت خاص بنگلادش به عمل آورد. نخستین و مهمترین واقعیت این است که پیوند بنگلادش به پاکستان از همان آغاز پیوندی نامناسب، ناگیر و ناجوش بود. بدون شك بخشی از مسؤولیت در باره این پیوند با پیوند دهندگان استعماری است. نابرابری اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی نیز بین پاکستان و بنگلادش بسیار زیاد بود. در سازمانهای اداری و خدمات عمومی و به ویژه در ارتش پاکستان هم بنگلادش سهم بسیار ناچیزی داشت. این دو گانگی های جغرافیایی، فرهنگی و نابرابریهای سیاسی و اقتصادی در واقع عوامل اصلی

انقلاب مردم بنگلادش محسوب می‌شدند. ارتش پاکستان هم در رویارویی با این واقعیات بسیار بی‌رحمانه و غیر انسانی عمل نمود. در این شرایط انکار وصف بشر دوستانه اقدام دولت و ارتش هند برای نجات مردم بنگلادش و یافتن استقلال و خود مختاری مردم خلاف انصاف است. اما دولت هند، خود، حق طبیعی و انسانی مردم کشمیر - استانی دیگر از شبه قاره هند - را برای استقلال و خودمختاری نمی‌کند و هرگونه جنبشی را در این زمینه با خشونت نظامی بی‌رحمانه سرکوب می‌کند، بنابراین این راجع به حسن نیت دولت هند در مورد بنگلادش نباید چندان هم مبالغه نمود. پیوسته باید توجه داشت که از همان آغاز درست همزمان با اعلام تقسیم شبه قاره هند به دو کشور هند و پاکستان، اعضای حزب کنگره هند این تقسیم را رد نمودند و بشدت با آن مخالفت کردند.^{۱۰۴} بنابراین این دخالت ارتش هند به منظور استقلال بنگلادش بخشی از

104. M. D. Dowelan and M.J. Grieve, International Disputes, Case Histories, 1945-1970, 1973,p. 68.

سیاست خصمانه دولت هند نسبت به پاکستان بود.

رویدادهای بنگلادش و تجاوز ارتش هند به خاک پاکستان در دستور کار مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت قرار گرفت. مطالعه گزارش و صورتجلسه های مجمع عمومی و شورای امنیت بیانگر موضع دولتهای بزرگ و ماهیت سیاسی این موضعگیریها در برابر چیزی است که آن را «دخالت بشر دوستانه» وصف می‌نمایند. دولت هند به تجاوز به مرزهای پاکستان و اقدام نظامی علیه این کشور اعتراف نمود، ولی آن را اقدامی اخلاقی و انسانی توصیف کرد. دولت اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق که همه دارای روابط سیاسی مناسبی به دولت هند بودند، از موضع کشور هند طرفداری نمودند. اما دولت چین و آلبانی، هند را به خاطر تجاوز به کشور پاکستان محکوم کردند. برخی کشورهای دیگر از محکومیت صریح خودداری نموده ولی با این وجود اعلام کردند که دولت هند باید تمامت و حاکمیت ارضی دولت پاکستان را محترم بشمارد. دولت اردن اعلام داشت که هیچ

دخالتهای نظامی بشر دوستانه... ❖ ۵۱۵

گونه توجیھی برای مداخله و ویورش نظامی دولتی در خاک دولت دیگر وجود ندارد. دولت سوئد نیز ضمن اشاره به وخامت اوضاع و این که میلیونها انسان به علت وجود شرایط غیرانسانی از کشور خویش گریخته و به کشور دیگر پناهنده شده اند، از اقدام و دخالت نظامی دولت هند اظهار تأسف نمود. اما از همه مواضع سیاسی مهمتر و پرمعناتر، موضع دولت ایالات متحده امریکا است که اعلام نمود: «منظور و آن چیزی که همه ما را به اینجا کشیده عبارت است از برقراری دنیایی بر اساس صلح و امنیت، اما اگر قرار باشد که دولتی در اطراف مرزهای خویش در امور داخلی کشور دیگر، بر خلاف منشور سازمان ملل متحد دخالت نظامی نماید، این امر با آن منظور مغایرت دارد». ۱۰۰ بنابر این از نظر دولت امریکا اقدام ارتش هند در خاک پاکستان غیر قانونی و بر خلاف اصول مندرج در منشور سازمان ملل بوده است، اما بعدها خود دولت امریکا برای خویش،

105. See Yearbook of the United Nations, vol. 25 (1971), pp. 146 ff, and 150 ff; 26 UNSCORN, 1606 th meeting, 4 Dec. 1971, paras. 158-163, and para. 172.

به دلایل سیاسی، حق مداخله نظامی در کشورهای دیگر را قائل گردید.

۲-۲- دخالت‌های گسترده و پی‌گیر نظامی دولت امریکا در نیکاراگوئه

آنچه که به این مورد، اهمیت می‌دهد این است که تمام این مسائل در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح شد و دیوان به اظهار نظر پرداخت. در کشور نیکاراگوئه، بدنبال جنگ و درگیری‌های خونین بین جبهه آزادی ملی به رهبری ساندینیست‌ها* از یکسو و نیروهای دولتی از سوی دیگر، سرانجام رئیس‌جمهور این کشور به نام سوموزا** از مقام ریاست جمهوری استعفا داد و کشور نیکاراگوئه را به قصد ایالات متحده امریکا ترک کرد^{۱۰۶} و بدین گونه انقلاب مردم نیکاراگوئه به پیروزی رسید و یک حکومت ملی مرکب از ۱۸ عضو به رهبری جبهه آزادی ملی ساندینیست‌ها تشکیل گردید. پس از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت جدید، گروهی از طرفداران رژیم سابق سوموزا و به ویژه اعضای گارد

*. Sandinistas.

** Somoza.

106. 1979 keesing's, 29805.

ملي سابق، جبهه نظامي واحدي براي مبارزه مسلحانه و واژگون نمودن رژیم جديد سياسي آن کشور تشکیل دادند و با کمک مالي و نظامي بسيار گسترده و پي گیر دولت ايالات متحده امريکا، جنگي را در مناطق مرزي عليه دولت جديد آغاز کردند. اين درگيريها موجب خسارتهاي جاني و مالي فراوان به کشور نيکاراگوئه گرديد و حتي دولت نيکاراگوئه ادعا نمود که گروههاي شورشي که عملاً تحت کنترل دولت امريکا هستند، به کشتار مردم بي گناه و غير نظامي، شکنجه، آدم ربايي و حتي تجاوزهاي به عنف پرداخته اند.^{۱۰۷} دولت نيکاراگوئه در تاريخ نهم آوريل ۱۹۸۴ به منظور اثبات و اعلام مسؤوليت بين المللي دولت ايالات متحده امريکا نسبت به عمليات نظامي که با دخالت مستقيم دولت امريکا عليه حاکيمت ارضي و سياسي دولت نيکاراگوئه انجام مي گرفت، دعوايي در ديوان بين المللي دادگستري عليه دولت امريکا طرح نمود. دولت نيکاراگوئه ادعا نمود که دولت امريکا

107. Case of Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua, v. United States of America, Judgment of June 27, 1986, ICJ Report, p. 21, (cited hereinafter as Judgment).

تعهدات بین‌المللی خویش را در موارد مختلف از جمله موارد مذکور در بندهای چهارم و هفتم از ماده دوم منشور سازمان ملل متحد در باره منع کاربرد زور علیه کشور دیگر و عدم مداخله در امور داخلی کشور دیگر نقض نموده و از این جهت مسؤولیت بین‌المللی دارد. اعمالی که دولت نیکاراگوئه به دولت امریکا نسبت می‌داد، و در دیوان نیز اثبات گردید عبارت بودند از مین‌گذاری و انفجار لوله های نفتی کشور نیکاراگوئه، حمله به تأسیسات و تانکر های نفتی، حمله نظامی به خاک و مرزهای کشور نیکاراگوئه، تعلیم نظامی، دادن اسلحه و سایر کمکهای نظامی مالی به نیروهای شورشی علیه دولت نیکاراگوئه، پروازهای غیر قانونی بر فراز خاک نیکاراگوئه برای جاسوسی و ترسانیدن مردم.^{۱۰۸} دیوان ابتدا در تاریخ بیست و ششم نوامبر ۱۹۸۴ رأی نهایی خویش را مبنی بر حقانیت دولت نیکاراگوئه و اعلام مسؤولیت بین‌المللی دولت امریکا صادر نمود. در رأی دیوان دو مطلب در رابطه با موضوع این بحث حائز کمال

108. Ibid, pp. 48 to 50 and 146-146.

اهمیت است. مطلب اوّل مربوط است به رسیدگی و اظهار نظر این دیوان در باره دخالت دولت امریکا در امور داخلی نیکاراگوئه بر خلاف بند هفتم ماده ۲ منشور و مطلب دیگر راجع به کاربرد زور و تجاوز نیروی نظامی از سوی دولت امریکا علیه دولت نیکاراگوئه به منظور واژگون نمودن دولت و برقراری اصول دموکراسی و حفظ حقوق بشر در کشور نیکاراگوئه.

الف- دخالت در امور داخلی نیکاراگوئه

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها یکی از اصول بنیادی است که نظام جدید روابط بین‌المللی براساس آن قرار دارد. همه دولتها در نظام حقوق بین‌الملل از استقلال بهره مندند و نسبت به تعیین سرنوشت سیاسی جامعه خویش و انتخاب سیاست داخلی و خارجی خود دارای حاکمیت و آزادی مطلق می‌باشند. اصل عدم مداخله که در بند هفتم از ماده ۲ منشور اعلام شده است، در واقع ضامن این حاکمیت سیاسی است. اما «عدم مداخله» چیست؟ چگونه می‌توان مرزهای مشخص و معلومی

برای آن تعیین کرد؟ تعریف «عدم مداخله» و تعیین مرزهای آن برای تفسیر بند هفتم ماده ۲ منشور لازم و ضروری است. برای این منظور بایستی «مداخله» یعنی وصف اثباتی آن را تعریف نمود و مشخص کرد که مداخله یعنی آنچه دولتها از انجام آن در روابط بین‌المللی ممنوع می‌باشند چیست؟ اینها را این‌گونه تعریف نموده است: «دخالت عبارت است از اقدام و دخالت متجاوز (با زور و قلدری) از سوی دولتی در امور دولت دیگر به منظور حفظ و یا برهم زدن شرایط و نظام اشیاء در آن کشور».^{۱۰۹} ملاحظه می‌شود که در تعریف «دخالت غیر قانونی» در امور داخلی کشورهای دیگر دو عنصر وجود دارد. نخست دخالت مجرمانه به معنای انجام عملی به منظور اعمال فشار بر کشوری دیگر و دخالت در سرنوشت داخلی و سیاست خارجی آن کشور، مسلماً این دخالت بایستی متضمن فشار و زورگویی و تجاوز باشد، در غیر این صورت وصف دخالت مجرمانه و غیرقانونی به دشواری قابل تصور است؛ بعنوان مثال يك یادداشت ساده سیاسی که

109. Oppenheim, International Law, 305, H. Lauterpacht ed., 1955.

متضمن هیچ گونه تهدیدی نیست، دخالت غیر قانونی تلقی نمی شود. عنصر دوم موضوع دخالت است. از نظر اینهایم مداخله عبارت است از دخالت متجاوز در امور داخلی کشوری دیگر به منظور حفظ وی یا بر هم زدن شرایط و نظام فعلی اشیاء، بنابراین این موضوع مورد دخالت بسیار کثرت و گسترده است. در قطعنامه شماره ۲۶۲۵ مورخ بیست و چهارم اکتبر ۱۹۷۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در باره اصول حقوق بین الملل حاکم بر روابط دوستانه و همکاری بین دولتها و همچنین در خود بند هفتم ماده ۲ منشور، دخالت در اموری که طبق منشور سازمان ملل متحد اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی کشورها هستند غیر قانونی و قدغن اعلام شده است. درباره اینکه چه اموری اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی کشورها هستند ابهام بسیاری وجود دارد و تفسیرها گوناگون هستند. گروهی از نویسندگان معاصر حقوق بین الملل براین باورند که سیاست حقوق بشر دولتها و رفتاری که آنها در این زمینه در کشورشان با اتباع خودشان

دارند، جزء امور داخلی کشورها و در صلاحیت انحصاری آنها تلقی نمی‌شوند.^{۱۱۰} در دعوی بین دولت نیکاراگوئه و دولت آمریکا دیوان بین‌المللی دادگستری از تعریف عنصر مادی دخالت خودداری نمود، اما مواردی از دخالت غیر قانونی را تعیین نموده است. از نظر دیوان موضوع مداخله باید اموری باشد که اراده و تصمیم‌گیری در آن امور، طبق اصل حاکمیت دولتها در صلاحیت انحصاری و انتخاب آزاد دولتها می‌باشد. اما آنچه مهم است، پاسخ به این پرسش است که آیا از نظر دیوان تعیین نظام سیاسی و برقراری دموکراسی و سیاست حقوق بشر در قلمرو انتخاب آزاد دولتها می‌باشد یا خیر؟ ادعای دولت ایالات متحده آمریکا و یا به عبارت ساده تر اتهام این دولت علیه دولت نیکاراگوئه این بود که دولت نیکاراگوئه با شیوه و سیستم سیاسی اش و ترکیب دولت، تعهدات رسمی اش را در برابر ملت نیکاراگوئه و همچنین در برابر سازمان کشورهای امریکای لاتین نقض کرده

110. F.R. Teson, Humanitarian Intervention: An Inquiry Into Law and Morality, 1988, pp. 201-244.

بود و بسوي حكومتي ديكتاتوري و تك حزبي پيش مي رفت و حقوق بشر و آزاديهاي اساسي را در آن كشور نقض مي نمود.^{۱۱۱} اما از نظر ديوان هر دولتي حق دارد كه سيستم سياسي، اقتصادي و اجتماعي خویش را آن گونه كه شايسته مي‌داند انتخاب نمايد. همه اين مسائل از مسائل و امور داخلي و در صلاحيت انحصاري دولتها بوده و دولت نسبت به آنها داراي انتخاب آزاد مي باشد. با توجه به اين استدلال، ديوان ديگر اساساً وارد رسيدگي به درستي يا نادرستي اتهام دولت امريكا نشد و اعلام داشت كه رسيدگي و اظهار نظر در باره اين كه دولت نيكاراگوئه چگونه حق خویش را در باره انتخاب سيستم سياسي، اقتصادي و اجتماعي جامعه خود اعمال نموده است، همه از صلاحيت ديوان خارج هستند.^{۱۱۲} ديوان تأكيد مي كند كه انتخاب يك ايدئولوژي سياسي در قلمرو انحصاري دولتها، به دولتهاي ديگر حق مداخله و اعمال فشار براي تغيير اين ايدئولوژي سياسي را نمي‌دهد.

111. Judgement No. 11, p. 130.

112. Ibid.

ب - ایراد امریکا به سیاست حقوق بشر نیکاراگوئه

یکی دیگر از اتهامهای دولت امریکا نسبت به دولت نیکاراگوئه مربوط به سیاست حقوق بشر دولت اخیر بوده است. از نظر دیوان سیاست حقوق بشر دولتها و این امور همه در قلمرو انتخاب آزاد دولتها میباشند. البته باید توجه داشت که نیکاراگوئه عضو سازمان کشورهای امریکای لاتین بوده و با پیوستن به کنوانسیون حقوق بشر کشورهای امریکای لاتین، تعهدات بینالمللی ویژه ای در زمینه رعایت حقوق بشر بر عهده گرفته است. بنابر این با توجه به این قرارداد و تعهدات دولت نیکاراگوئه در باره رعایت حقوق بشر، رسیدگی به ادعای دولت امریکا در مورد تجاوز به حقوق بشر از سوی دولت نیکاراگوئه ضرورت و اهمیت داشته است. پاسخ دیوان در باره این اتهام دولت امریکا و کاربرد زور از سوی این کشور علیه دولت نیکاراگوئه به منظور حمایت از حقوق بشر، پاسخی بسیار روشن، ساده و پرمعنا است:

دخالتهای نظامی بشردوستانه... ❖ ۵۱۱

« هر چند که دولت ایالات متحده امریکا احتمالاً می تواند در دیدگاه و نظر خویش چگونگی رعایت و احترام حقوق بشر در نیکاراگوئه را مورد قضاوت و سنجش قرار دهد، اما در هر صورت کاربرد زور روش مناسبی برای بازرسی و پاسداری از حقوق بشر نیست. نسبت به اقدامهایی که تاکنون انجام گرفته، حمایت از حقوق بشر، به عنوان هدف واقعی انسان، با مین گذاری در بنادر، ویران نمودن تأسیسات نفتی، تعلیم نظامی، دادن ساز و برگ جنگی و مجهز نمودن گروههای شورشی قابل جمع نیست. دیوان اعلام می نماید که استدلال دولت امریکا مبتنی بر حمایت از حقوق بشر در نیکاراگوئه نمی تواند قانوناً رفتار آن دولت را توجیه نماید. این امر در هر صورت با موضع حقوقی دولت امریکا در باره حق دفاع دسته جمعی سازگار نیست.»^{۱۱۳}

سرانجام دیوان اعلام نمود که دولت امریکا با آموزش نظامی، دادن ساز و برگ نظامی، تجهیز نمودن، اعطای کمک های

113. -Ibid, pp.134-35.

مالي به نيروهاي شورشي مخالف دولت نيکاراگوئه و يا با تشويق، طرفداري، کمک به فعاليتهاي نظامي و يا چريکي عليه دولت نيکاراگوئه تعهدات بين‌المللي خویش را در باره منع مداخله در امور داخلي کشورهاي ديگر و منع کاربرد زور در روابط بين‌المللي عليه کشورهاي ديگر نقض نموده است.^{۱۱۴} با توجه به آنچه گذشت، از نظر ديوان تعيين نظام سياسي و حقوق بشر همه از امور داخلي و در قلمرو انحصاري دولتها بوده و دخالت دولتهاي ديگر در اين زمينه ها از نظر حقوق بين‌الملل غير قانوني است.

۳-۲- تجاوز نظامي دولت تانزانيا به کشور

اوگاندا

در پي جنگ داخلي در کشور اوگاندا و تجاوز، مداخله و پشتيباني نظامي گسترده و آشکارا کشور تانزانيا، سرانجام نيروهاي شورشي در کشور اوگاندا پايتخت اين کشور را در تاريخ يازدهم آوريل ۱۹۷۹ به تصرف در آورده و دولت مرکزي عيدي امين را سرنگون ساخته و خود دولت

114. Ibid, p.146.

موقتي تشکيل دادند.^{۱۱۰} روابط سياسي اوگاندا و تانزانيا بسيار تيره بود و به علت همين تيرگي روابط سياسي، تانزانيا از مخالفان رژيم عيدي امين جانبداري مي کرد. ارتش تانزانيا رسماً وارد خاک اوگاندا شده و در کنار نيروهاي شورشي اين کشور به جنگ با نيروهاي دولتي پرداخت. پس از آنکه کوششهاي ميانجیگري دولت ليبي به علت مخالفت دولت تانزانيا به شکست منجر گرديد، نيروهاي نظامي ليبي و حتي گروهی از چريکهاي فلسطيني با اين استدلال که رژيم عيدي امين رژيمي ضد غرب و ضد استعماري است. در کنار نيروهاي عيدي امين قرار گرفته و به جنگ با نيروهاي شورشي داخلي و نيروهاي نظامي تانزانيا پرداختند. اما در نهايت نيروهاي شورشي و تانزانيايي در جنگ پيروز شدند.

دخالت نظامي تانزانيا از سوي برخي نويسندگان حقوق بشر دوستانه به عنوان دخالت نظامي با انگيزه انساني معرفي و توجيه شده است.^{۱۱۶} اما واقعيت اين است

115. 1979 keesing's, 29669.

116. F.R. Teson, op. cit, No. 224, pp.159-75.

که دولت تانزانيا خود در آغاز حمله نظامي خویش، هیچ اشاره‌اي به وصف و انگیزه انساني براي توجیه این تجاوز نظامي ننمود، بلکه در مقام توجیه آن به عنوان دفاع مشروع در برابر حمله دولت اوگاندا به خاک کشور تانزانيا برآمد. با این حال بعدها که پایتخت کشور اوگاندا به تصرف نیروهاي نظامي تانزانيا برآمد. با کشور اخیر به دشواري مي‌توانست تجاوز نظامي خود به کشور اوگاندا را انکار نموده و یا به توجیه آن بر اساس دفاع مشروع بپردازد و به این علت وزیر امور خارجه تانزانيا مي‌کوشید که تجاوز نظامي دولتش را براساس اصول انساني و عدالت استوار نموده و آن را پیروزي بزرگی براي مردم اوگاندا و همچنین براي آزادي، عدالت و شرافت انساني معرفي نماید.^{۱۱۷} تجاوز نظامي دولت تانزانيا، در شوراي امنیت و یا در مجمع عمومي سازمان ملل متحد مطرح نگردید. موضع کشورهای افریقایي در این زمینه متفاوت است. برخي از کشورهای افریقایي فوراً در مقام شناسايي و

117. African Research Bulletin, Political, Social and Cultural Series, Vol. 16, 1979, p. 5223.

استقبال از دولت موقت جدید برآمدند،^{۱۱۸} اما برخی دیگر از کشورهای افریقایی مانند سودان و نیجریه ضمن اعلام اینکه حمایتی از سیاست و رژیم عیدی امین نداشته و حتی سیاست این حکومت را محکوم کرده‌اند، اعلام داشتند که تجاوز نظامی دولت تانزانیا رویه خطرناکی در قاره افریقا پدید آورده و تجاوز به اصول همبستگی کشورهای افریقایی محسوب می‌شود.^{۱۱۹}

۴-۲- دخالت نظامی دولت ایالات متحده امریکا در گرانادا

در سال ۱۹۷۵ یک حکومت انقلابی مارکسیستی در این کشور - که جزیره کوچکی در دریای کارائیب است - روی کار آمد و سرنوشت سیاسی آن را با کشور کمونیستی کوبا پیوند داد. از سوی دیگر این کشور با کشور اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق آن زمان و همچنین با کشور لیبی روابط سیاسی نزدیکی برقرار کرد. در اکتبر ۱۹۸۳ در پی اختلاف نظرهای

118. See for example the Position Taken by the Zambia, The New York Times, April 13, 1979, A3.

119. Le Monde, 21 juillet 1979; Keesing's, 1979, p. 29841.

شدید در درون خود گروه انقلابی سیاسی حاکم، سرانجام گروه تندرو قدرت سیاسی را در دست گرفت و این امر پاره ای اختلافها و تظاهرات سیاسی و برخورد و ناآرامی در درون جامعه را در پی داشت. در این اوضاع و احوال بود که دولت امریکا عملیات نظامی بسیار گسترده ای را در درون این کشور به منظور برکنار ساختن حکومت انقلابی و گروه دست چپی بسیار تندرو آن آغاز کرد. در گیریهای بسیار سختی بین نیروهای نظامی طرفین در گرفت، اما سرانجام نیروهای امریکایی این مقاومتها را در هم شکستند و موجبات روی کار آمدن حکومت جدیدی را فراهم آوردند. در توجیه این دخالت نظامی، رئیس جمهور و وزیر امور خارجه امریکا این اقدام را دفاع از حقوق بشر و استقرار دموکراسی در کشور وصف نمودند. ۱۲۰ برخی از نویسندگان این یورش نظامی را رفتاری غیر قانونی و غیر مشروع و خلاف اصول منشور سازمان ملل متحد و به ویژه اصول و کنوانسیونهای سازمان

120. 1984 Keesing's 32614.

کشورهای امریکایی توصیف نموده^{۱۲۱} و اظهار داشتند که دولت امریکا در تمام قرن نوزدهم بارها حمایت از جان اتباعش را بهانه قراردادده و به خاک کشورهای همسایه در دریای کارائیب تجاوز نظامی نموده است. اما برخی دیگر کوشش نموده اند که تجاوز نظامی دولت امریکا را بر اساس حمایت از حقوق بشر و استقرار حکومت دمکراسی توجیه نمایند.^{۱۲۲} لازم به ذکر است که حکومت دمکراتیک حکومتی خودجوش، خود ساخته و مردمی است. حکومتی است که از درون جامعه و از درون طبقات مردم ریشه گرفته، رشد کرده و با انتخاب و رضایت آزاد همه طبقات اجتماعی بوسیله مردم به حکومت می رسد و حکومتی که بوسیله مداخله نظامی نیروهای بیگانه به جامعه تحمیل می شود، نمی تواند دارای وصف و ماهیت «حکومت دمکراتیک و مردمی» باشد. بعبارت دیگر حکومت دمکراتیک و مردمی با رضایت و انتخاب آزادانه مردم و بوسیله مردم به حکومت می رسد و حکومتی که بوسیله نیروهای بیگانه بر

121. See Boyle et al, International Lawlessness is Grenada, 78 AJIL, 1984, p. 172.

122. F.R. Teson, No. 114, pp.188-200.

جامعه اي تحميل مي شود، هرگز داراي وصف
دمکراتیک نخواهد بود.

۵-۲- دخالت نظامي دولت امريکا در پاناما

در دسامبر ۱۹۸۹ دولت ايالات متحده
امريکا به کشور پاناما يورش نظامي برد
و عمليات نظامي گسترده اي را درون اين
کشور آغاز و پيگيري نمود. رئيس جمهور
امريکا علت يورش نظامي به خاک کشور
پاناما را بدین شرح اعلام نمود:

(۱) استقرار ديمقراسي و رژيم مبتني
بر انتخابات آزاد و مردمی در
پاناما؛

(۲) حمايت از کانال پاناما؛

(۳) حمايت از جان اتباع امريکايي
مقيم پاناما؛

(۴) تسليم نوريه گام* رئيس جمهوري
پاناما به دادگاه براي رسيدگي به
اتهام وي در باره قاچاق مواد مخدر.

*. Noriga.

موضوع تجاوز دولت امریکا به پاناما در دستور کار شورای امنیت مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرارگرفت و مجمع عمومی در قطعنامه مورخ ۲۹ دسامبر خویش با ۷۵ رأی موافق در برابر ۲۰ رأی مخالف و ۴۰ رأی ممتنع از عمل دولت امریکا به عنوان تجاوزی آشکار به حقوق بین‌الملل اظهار تأسف کرد. دولت شوروی نیز عملیات نظامی امریکا را در پاناما به عنوان تجاوز آشکار به اصول منشور سازمان ملل متحد و قواعد حاکم بر روابط دولتها در جامعه بین‌المللی محکوم نمود. دولت انگلستان آشکارا از تجاوز و سیاست دولت امریکا در پاناما پشتیبانی کرد و نخست وزیر این کشور عمل دولت امریکا را یک اقدام پرجرات به منظور پایان دادن به حکومت ترور و وحشت در پاناما وصف نمود. ۱۲۳.

بند سوم ارزیابی و نتیجه‌گیری

*. Noriega.

123. 1989 Keesing's 32614.

دخالت نظامي بشر دوستانه که مي‌توان آن را يورش نظامي از سوي کشوري به کشور ديگر و به منظور پشتيباني از افراد و اتباع کشور يورش برنده ناميد، در روابط بين‌المللي پيشنه‌اي بسيار قديمي دارد. گروسيوس^{۱۲۴} و اتل^{۱۲۵} ضمن اعتقاد به شخصيت معنوي و اخلاقي دولت، حاکميت دولت نسبت به سرزمين، امور داخلي و به ويژه اتباعش، در عين حال مداخله کشوري را در کشور ديگر در موارد بسيار استثنايي براي حمايت از اتباع اين کشور که مورد ظلم و ستم حاکم خويش قرار گرفته‌اند نيز پذيرفته‌اند. هر چند که اين پيشنه‌اد از نظر عاطفي و انساني بسيار خوش آهنگ به نظر مي‌رسد، اما برخي ديگر از نويسندگان حقوق بين‌الملل، حتي قبل از تصويب منشور سازمان ملل متحد، با آن مخالفت کرده بودند. استدلال مخالفان از يکسو بر اصل حاکميت و استقلال سياسي دولت در امور داخلي خويش و از سوي ديگر بر کارايي بسيار ناچيز و حتي پاره‌اي اوقات نتيجه کاملاً معکوس اين مداخله‌ها

124. H. Grotius, *De Jure Belli Est Pacis*, Ch. XXV, at 438, Whewell Transl. 1953.

125. E.D. Vattel, *Le droit des gens*, Ch. IV, 1963.

از نظر اخلاقي استوار بود. استدلال خردمندانه يکي از حقوقدانان بين‌المللي در رد دخالتهاي نظامي بشر دوستانه، بسيار جالب است:

«کشورهاي ديگر از بوي جنازه هاي که از کشور همسايه بلند شده و به مشامشان رسیده، آزرده اند. اما اگر بويي آنها اين گونه حساس است، پس چرا کوشش نمي‌کنند تا اين بوي ناپسند را با عطر خویش رفتار نيك خود برطرف سازند؟ آنها مي‌گویند بوهاي ناپسند فضا را آلوده کرده است، اما براي پيشگيري از اين امر را حلي ساده وجود دارد و آن عبارت است از برقراري قرنظينه و قطع هرگونه رابطه با دولتي که قوانين انساني را نقض کرده است. بجاي انتخاب اين راه حلهاي مسالمت آميز آن کشورها به کار برد زور، تير و گلوله مي‌پردازند. اما مسلماً گلوله تعداد جنازه ها را کمتر نمي‌کند و نمي تواند فضايي را که از بوي آن جنازه ها آلوده شده است، پاک سازد.^{۱۲۶}»

126. Tanoviceance, Droit International de l'Intervention, 1884, pp. 12-13.

برای انسان هیچ سرنوشتی ناگوارتر از آن نیست که سرانجام آنچه که موجب ناموری وی شده است، جنگی بوده که بخاطر تأمین حقوق بشر انجام گرفته است،^{۱۲۷} حتی اگر فرض کنیم که حکومت پیشین پاناما حکومتی غیر دمکراتیک بوده و قوانین انسانی را نقض می کرده است، باز هم معلوم نیست آیا مردم پاناما - بعد از پرداخت خسارتی آن همه سنگین - اکنون به حقوق بشرو دمکراسی دست یافته اند یا خیر؟

نیازی به بررسی و تأمل بیشتر در باره وجود و یا صورت وجود اعتبار حقوقی و قاعده دخالت‌های نظامی بشر دوستانه در حقوق بین‌الملل عرفی نیست. این قاعده در هر صورت در نظام حقوقی منشور سازمان ملل متحد جایگاهی ندارد. با این وجود گروهی از حقوق‌دانان غربی اظهار داشته‌اند، کاربرد زور برای انگیزه‌های انسانی در شرایط خاصی از نظر قانونی، اخلاقی و معنوی مجاز است، اما همانگونه که پروفیسور براونلی اظهار می‌دارد:

127. T.M. Franck and N.S.Rodley, op. cit., No. 92, p. 300.

« بار دلیل برای اثبات این نظر بسیار سنگین است و تنها گروه اندکی از حقوقدانانی که با رویه جدید روابط بین‌المللی و عقاید حقوقی دباره کاربرد زور آشنایی دارند، از این نظر مربوط به دخالت نظامی پشتیبانی کرده‌اند.»^{۱۲۸}

کوتاه آنکه در باره وصف قانونی دخالت‌های نظامی بشر دوستانه بعد از تصویب منشور سازمان ملل متحد، استدلال‌های گوناگونی از سوی موافقان و مخالفان مطرح شده است. در مقام سنجش استدلال‌های موافق و مخالف سرانجام به این نتیجه می‌رسیم که استدلال‌های مخالف کاربرد زور دارای بار معنای حقوقی بیشتری بوده و قانع‌کننده می‌باشد.^{۱۲۹} این اشاره لازم است که بجز چند نفر از حقوقدانان کشورهای امریکای لاتین، حقوقدان‌های کشورهای جهان سوم بطور کلی این دخالت‌های انسانی را که نمودی از

128. Ian Brownlie, *Humanitarian Intervention, in Law and Civil Law in the Modern World*, J.N. Moore ed . 1974, p. 218.

129. W. D. Verwey, *Humanitarian Intervention Under International Law* , 32 *Netherlands International Law Review*, 1985, p. 406.

سیاست امپریالیستی است، رد نموده اند.^{۱۳۰}

از سوی دیگر بررسی تاریخی دخالت‌های نظامی بشر دوستانه، نشان می‌دهد که در این دخالت‌ها صمیمیت انسانی و انگیزه‌های متعالی اخلاقی بطور کلی ناپیدا هستند. انگیزه‌های واقعی و پشت‌پرده، منافع سیاسی و اقتصادی خود دولت‌های توانگر می‌باشند. در سال ۱۹۶۵ دولت آمریکا کشور کوچک جمهوری دومینیکن را مورد تجاوز نظامی قرار داد. در پشت انگیزه‌های ظاهراً انسانی، دلایل جدی سیاسی و اقتصادی وجود داشتند که عبارت بودند: حمایت از سرمایه‌گذاری خصوصی امریکایی در این کشور کوچک و همچنین پیشگیری از پیدایش یک «کوبایی» دیگر در منطقه امریکای لاتین و کشورهای کارائیب. بعلاوه دولت آمریکا با این اقدام خویش می‌خواست ثابت نماید که در تمام شرایط حتی با زور و تجاوز نظامی از منافع خود و اتباعش دفاع خواهد کرد.^{۱۳۱} بهمین گونه

130. See B. S. Chemini, *Towards A Third World Approach to Non Intervention*, Indiana Journal of International Law, 1980, p. 256.

131. See Gurtov, Melvin, *The United States Against the Third World: Anti Nationalism and intervention*, New York, 1974, pp. 111.26.

دخالتها و یورشهای نظامی امریکا به کشورهای گرانادا، پاناما و نیکاراگوئه همگی با وجود ظاهری بشر دوستانه، آلوده به نیتهای ناعادلانه سیاسی و اقتصادی می‌باشند. در حقیقت هنگامی که دولتهای نیرومند برای دفاع از حقوق بشر و آزادی کشورهای دیگر اقدام می‌نمایند و یا به تجاوز نظامی می‌پردازند، حقوق و آزادی افراد و اتباع این کشورها چندان مورد نظرشان نیست. انگیزه واقعی و نهایی دولتهای بزرگ، دفاع از حقوق و منافع سیاسی و اقتصادی اتباع خودشان است. ارزشهای دمکراتیک و حقوق بشر در هر جامعه ای بایستی با توجه به همه واقعات اجتماعی و اقتصادی آن جامعه انجام گیرند. که یکی از نویسندگان حقوق بین‌الملل اظهار می‌دارد، کوشش کشورهای بزرگ برای تفسیر دمکراسی و حقوق بشر در درون کشورهای جهان سوم، یک کوشش پنهانی جدید برای گسترش ارزشهای فرهنگی استعماری در درون کشورهای جهان سوم می‌باشد. ۱۳۲

132. Batailler- Demichel, Droit de l'homme et peuples dans l'ordre international, in Le droit des peuples a disposer deux-memes. Melanges Offerts a Charles Chaumont 23, 1984, pp. 30-31.

توجه به این مطلب ضرورت دارد که در صورتیکه پیشنهاد دخالت نظامی بشر دوستانه به صورت يك قاعده و یا حق در آید و اعتبار قانونی یابد، این حق فقط از سوی کشورهای ابر قدرت و علیه کشورهای ضعیف و ناتوان قابل اعمال است. در این زمینه یکی از حقوقدانان امریکایی چنین هشدار می‌دهد:

«مطالعه مواردی که در آنها حق مداخله به انگیزه های بشر دوستانه اعمال شده و بررسی مواردی که در آنها حق مداخله اعمال نشده است، بیانگر این واقعیت هستند که اگر این حق از سوی حقوق بین‌الملل و از سوی حقوقدانان بین‌الملل استوار و تأیید گردد، مطمئناً اجرای این حق در آینده، مانند آنچه در گذشته رخ داد، فقط امتیاز چند دولت پر قدرت خواهد بود. این حق بوسیله این چند کشور پر قدرت علیه کشورهای ضعیف که تمدنشان از نظر این چند کشور پر قدرت دارای ارزش و بهایی نیست و در شرایط و اوضاع و احوالی که منافع کشورهای پر قدرت آزاد کننده بیشتر از منافع کشورهای آزاد شونده

دخالتهای نظامی بشر دوستانه... ❖ ۵۲۷

مورد نظر خواهد بود، اعمال خواهد شد».^{۱۳۳}

همین معنا را یکی دیگر از استادان حقوق بین‌الملل با زبانی دیگر بیان کرده است:

« این پیشینه های ادعایی «دخالت‌های بشردوستانه» مربوط به دوره های هستند که دولتهای غربی بر ملتهای غیر متمدن تسلط و رهبری داشته و فکر می کردند که این کشورهای غیر متمدن دارای حقوق و حاکمیت برابر با کشورهای غربی نیستند. بنابر این پیشینه های گذشته نمی تواند پرتو درخشانی برای هدایت ما در دوره های بعد از استعمار باشند».^{۱۳۴}

اکنون که همه ملتها به حقوق، شخصیت سیاسی، استقلال و تمامیت ارضی خویش آگاهی دارند و حقاً هم بایستی در جامعه بین‌المللی از حقوق و آزادی برابر بهره‌مند باشند، دیگر این دخالت‌های به

133. T.M.Franck and N.S. Rodley, op. cit, No. 92, p. 290.

134. Ibid, p. 279.

اصطلاح انساني در کشورهاي ديگر، هيچ گونه پايگاه حقوقي و منطقي ندارد. با توجه به تمام مطالبي که بيان شد «دخالتهاي نظامي بشر دوستانه» قانوني نيستند و به علاوه خلاف مصلحت و تدبيرانند. اما در زندگي و در روابط بين المللي ممکن است شرايط و اوضاع و احوال ويژه اي پيش آيد که انجام اقدامي فوري را ايجاب نمايد. در مورد رويدادهاي اخير در کردستان عراق شرايط و اوضاع و احوال ويژه اي از نظر انساني پديد آمده که نمي توان و نبايد ضرورت ورود کشوري خارجي و اقدام انساني صميمي و بي ريا را انکار نمود، اما چه دولتي بايد اقدام نمايد و اين اقدام چه پايگاه حقوقي مي تواند داشته باشد؟ به نظر يکي از حقوقدانان بين المللي شايد مصلحت اين باشد که مقررات منشور در باره منع کاربرد زور اصلاح شوند و استثناي جديدي براي موارد دخالت انساني پيش بيني شوند و اگر حدود اين استثنا بطور دقيق تعريف و تعيين شوند، امکان سوء استفاده به مراتب کمتر از وضع فعلي

است.^{۱۳۵} اما این استدلال منطبق بر مصلحت به نظر نمی‌رسد. تجربه های گذشته نشان دادند که عنوان «دخالت بشردوستانه» چگونه و تا چه اندازه قابل سوء استفاده است. با توجه به این مطلب اگر این بهانه بصورت اجازه ای قانونی در آید، امکان سوء استفاده بیشتر خواهد بود. تاریخ نشان می‌دهد که دولتهای بزرگ پیوسته علاقه و اصرار داشته اند که حق و امتیاز انحصاریشان را برای کاربرد زور و جنگ در روابط بین‌المللی محفوظ بدارند. پس مصلحت ایجاب می‌نماید که این مقررات به همین نحو باقی بمانند. هرگونه تفسیر و یا به اصطلاح رساتر «دست کاری» در این مواد نه تنها مسأله ای را حل نمی‌کند، بلکه بر مسائل و مشکلات خواهد افزود. جنگ اخیر در خلیج فارس هم بر اساس ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد توجیه شده بود. دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل دارای تفسیر و پارچوبی بسیار محدود است. دفاع تا آنجا که برای حمله ضرورت دارد، جایز است و هرگز نباید از

135. J. P.L. Fonteyne, the Customary International Law Doctrine of Humanitarian Intervention: Its Current Validity Under the UN Charter, Cal. WILJ (1974), pp. 249-50.

آنچه براي دفع حمله ضروري، لازم و ناگزير است تجاوز نمايد. اما بدون توجه به واقعيتهاي حقوقي و اخلاقي که دفاع مشروع بر آنها استوار است، تفسير و اجراي ماده ۵۱ منشور امکان پذير نيست. با توجه به اين مراتب هرگونه تفسير، اصلاح و تجديد نظر در مقررات فعلي منشور در باره عدم کاربرد زور، مصلحت نيست، نظر به اين واقعيات، يکي از حقوقدانان هلندي کوشيده است که دخالت نظامي را در موارد صد در صد استثنائي و گريز ناپذير براساس «حالت ضرورت» توجيه نمايد.^{۱۳۶} حالت ضرورت در سيستمهاي حقوق داخلي وجود داشته و در حقوق و روابط بين دولتها نيز بارها مورد استناد و کاربرد قرار گرفته است. و هم اکنون نيز در ماده ۳۳ طرح مسؤليت بين المللي دولتها پيش بيني شده است، اما استناد به حالت ضرورت براي توجيه اين دخالتها نظامي نيز از نظر قانوني دشوار به نظر مي رسد، در هر صورت ممکن است اين توجيه هم مورد سوء استفاده قرار گرفته، بصورت مبنايي

136. W.D. Verwey, op.cit., No.135, pp. 414-18.

برای حمله هایی مانند حمله دولت اسرائیل به فرودگاه اوگاندا قرار گیرد. در موارد که واقعاً دخالت نظامی فوری برای نجات جان گروه‌های انسانی ضرورت دارد، شاید مناسب‌ترین راه حل، همانگونه که حقوقدانان هلندی با کمال بی‌طرفی پیشنهاد نموده است، تصویب قطعنامه ای از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای تعیین شرایط قانونی این دخالتها در موارد ضروری باشد. هر چند که در اعتبار قانونی قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل متحد از نظر حقوق بین‌الملل تردید و گفتگویی بسیار وجود دارد و هر چند که اساساً با قطعنامه نمی‌توان مقررات منشور و یا مقررات عرفی حقوق بین‌الملل را تغییر داد، اما اگر چنین قطعنامه ای نمودی از رضایت و هماهنگی و توافق آرای همه دولتهای عضو جامعه بین‌الملل باشد، با توجه به سایر اوضاع و احوال و به ویژه حالت ضرورت، این قطعنامه را حل مناسبی برای مشکل خواهد بود. این قطعنامه می‌تواند از جمله بدین صورت تنظیم شود:

دولت و یا دولتهایی که در تمام انجام دخالت نظامی هستند، بایستی با ارائه مدارک معتبر و استوار به سازمان ملل متحد ثابت نمایند که:

۱- آن دولت نفع و یا انگیزه سیاسی، نظامی و یا اقتصادی ویژه و مهمی در انجام دخالت نداشته و انگیزه واقعی اش حمایت از انسان و حیات انسانی در آن شرایط است

۲- شرایط و اوضاع و احوال استثنایی وجود دارند که در آن جان، هستی و یا حقوق بنیادی (حقوق غیر سیاسی) گروه‌های انسانی در سطح بسیار گسترده مورد تجاوز قرار گرفته و یا در معرض خطر می‌باشند.

۳- کوشش‌های مسالمت آمیز برای حل مسأله و پیشگیری از فاجعه انسانی به جایی نرسیده و هیچ امیدی در این زمینه باقی نمانده و امکان اقدام فوری از سوی سازمان ملل متحد وجود ندارد و فقط آخرین علاج انجام دخالتی نظامی برای پیشگیری از فاجعه انسانی است.

۴- اثر این اقدام نظامی در درون کشوری که این دخالت در آن انجام می‌پذیرد و آسیب آن به استقلال سیاسی آن

دخالت‌های نظامی بشردوستانه... ❖ ۵۳۳

کشور بایستی به حداقل ممکن کاهش یابد و همچنین حجم عملیات نظامی بایستی کاملاً متناسب با حالت ضرورت و آنچه که واقعاً برای پیشگیری از فاجعه لازم است، باشد.

۵ - عملیات نظامی بایستی متضمن هیچ خطری برای صلح و امنیت منطقه و صلح جهانی نباشد و دارای آثار و عواقب ناگواری - ناگوارتر از آنچه که در مقام پیشگیری و جلوگیری از آن است - نباشد.

۶ - دخالت‌های نظامی بایستی تا آنجا که ممکن است بوسیله یک یا چند دولت در همان منطقه مورد نظر انجام پذیرد و تا آنجا که ممکن است از دخالت ابرقدرتها جلوگیری شود.